



مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،

محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری،

سیدامیر سادات موسوی، عطا پناهی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

طراح جلد: صابر شیخ‌زایی

شمارگان: ۱۲۰۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایران‌شهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۳۰۹۶ - ۸۸۸۴۹۰ - فاکس: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی

۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

حکایت عطسه

یکی معلوم نیست به چه دلیلی - موجه یا ناموجه و ضروری یا غیر ضروری - چیزی می‌خرد، مثلاً یک تلفن همراه، یا تبلت یا لپ‌تاپ، و یا یک بازی را نصب می‌کند، مثل پو و یا... و بعد می‌بینی این کار مثل خوره می‌افتد به جان همه بچه‌های این سرزمین. راستی داشتن این وسایل چه قدر برای تو ضروری بوده است؟

غذا دادن به پو و پاک کردن زیر او، چه مشکلی از زندگی تو را حل کرده است؟! ای کاش بچه‌ها این قدر پشت‌سر کسانی که می‌خواهند بچه‌های ما را سر به هوا کنند، نایستند؛ به امید آن روز.

محمدعلی قربانی

می‌گویند روزی شخصی ناگهان در خیابان ایستاده به آسمان خیره شد و لب‌هایش را تکان داد. چند لحظه بعد، عده‌ای از عابران پشت‌سر او ایستادند و آن‌ها هم به آسمان خیره شدند. تعداد آدم‌ها رفته‌رفته زیاد شد و کلماتی مثل بشقاب پرنده و ستاره دنباله‌دار بین مردم رد و بدل شد. بالاخره نفر اولی که به آسمان خیره شده بود، عطسه‌ای کرد و به راه خود ادامه داد. تازه مردم متوجه شدند که بیهوده به آسمان نگاه کرده‌اند و واقعاً چیزی در آسمان نبوده است.

این حکایت تا چه اندازه درست است یا غلط، نمی‌دانم! اما متأسفانه این روزها نمونه‌های زیادی از این دست را بین خانواده‌های ایرانی شاهد هستیم!

۱۶

اسباب‌تنهایی

نگار و نفیسه دوستان صمیمی و هم‌کلاسی‌اند که دوستی‌شان از زمانی آغاز شد که وارد دبیرستان شدند. آن‌ها در یک گروه قرار دارند و معمولاً در فعالیت‌های درسی به هم کمک می‌کنند...



۲ پنجره‌ای رو به حیات

۴ همراه هفت‌خط

۶ اوما پنیبر

۸ همراه چهل‌تکه

۱۰ تک‌خور

۱۲ برق بر مدار ماه

۱۴ تقویم ماه

۱۸ وندال‌ها!

۲۰ کارگاه نادر

۲۲ Cooking Techniques

۲۴ رسیده‌ها و Call

۲۶ از کجا آمده‌ایم

۲۸ الان چی مده!

۳۰ پادماده

۳۲ ورزش روی پرده

۳۴ خنده‌زار

۳۷ کارگاه داستان‌نویسی

۴۲ اینجا مدرسه نیست

۴۴ مردی از جنس بلور

۴۶ خوراک مغز

۴۸ پیشخوان

روش اسمارت

در شماره قبل به بررسی اهمیت پژوهش پرداختیم و دانستیم که «ایده» رکن اصلی هر پژوهش است.

۴۰



گفت و گو با آیدا کمالیان، دارنده مدال برنز المپیاد جهانی زیست‌شناسی

پنجره‌ای رو به حیات

به نظر شما المپیادهای علمی همه مثل هم هستند؟ مثلاً المپیاد ریاضی، فیزیک، رایانه یا زیست‌شناسی؟ می‌شود حدس زد المپیاد ریاضی همه سؤال‌اتش حل معماها و مسائل و استفاده از نظریه‌ها باشد. المپیاد رایانه هم که خب از اسمش پیداست، بیشتر به دنبال ساخت نرم‌افزارهای جدید و ربات هاست. ولی المپیاد زیست‌شناسی چه‌طور، آن هم با این همه گستردگی؟ اگر نگاهی به اطرافمان بیندازیم، همه چیز به زیست‌شناسی ربط پیدا می‌کند؛ از بدن خودمان گرفته تا هوایی که تنفس می‌کنیم. این شد که تصمیم گرفتیم به سراغ آیدا کمالیان برویم، دارنده مدال برنز المپیاد جهانی زیست‌شناسی ۲۰۱۴. آیدا ساکن شیراز است و متولد سال ۱۳۷۵. او در مدرسه فرزنانگان ۱ شیراز درس می‌خواند و می‌خواهد پزشک شود. به شعر و شاعری علاقه دارد و گاهی شعر هم می‌گوید.

گسترده‌گی و جذابیت تکامل و رفتارشناسی را به آن‌ها نشان دهم.

■ از کی به زیست‌شناسی علاقه‌مند شده‌ای؟

علاقه من به زیست‌شناسی از دوره راهنمایی شروع شد. آن‌وقت‌ها مطالب خارج از کتاب‌های درسی را که در کلاس گفته می‌شد، خیلی با اشتیاق یاد می‌گرفتم و برای خانواده‌ام هم تعریف می‌کردم.

■ نگاهت به طبیعت چه فرقی با قبل کرده‌است؟

زیست‌شناسی دیدگاه مرا نسبت به طبیعت بسیار کامل کرد. کسی که زیست خوانده باشد، به یک درخت مثل بقیه نگاه نمی‌کند. زیست‌شناس هدف مورچه‌ها را درک می‌کند و از پیچیدگی بی‌نظیر یک باکتری باخبر است. به همین دلیل برای زیست‌شناس آسیب به چنین پدیده‌هایی خیلی سخت است. من به‌عنوان یک تازه‌وارد در دنیای زیست‌شناسی سعی می‌کنم با آگاه کردن اطرافیان آن‌ها را نسبت به محیط زیست خودشان مسئولیت پذیرتر کنم.

■ پس ارتباط زیادی بین رشته زیست‌شناسی با حفظ محیط زیست می‌بیند؟

من خیلی جالب بود.

■ این درست است که المپیاد زیست‌شناسی بین المپیادهای دیگر بیشترین تفاوت را با آزمون‌های مدرسه دارد؟

بله. در المپیادهای دیگر، درس‌های مدرسه به‌صورت پیچیده‌تر و اختصاصی‌ترند. اما المپیاد زیست‌شناسی با زیستی که در مدرسه تدریس می‌شود تا حد زیادی متفاوت است. المپیاد زیست‌شناسی به درک منطق جهان زنده و خلاقیت احتیاج دارد که متأسفانه در کلاس‌های زیست‌شناسی این بعد زیبا و عمیق علم طبیعت، نادیده گرفته می‌شود.

■ اگر قرار باشد روزی خودت یک کتاب زیست‌شناسی برای دانش‌آموزان بنویسی، بیشتر به کدام بخش‌ها می‌پردازی؟

سعی می‌کنم بچه‌ها را با پایه‌ای‌ترین اصول حیات یعنی زیست سلولی و مولکولی بیشتر آشنا کنم و

■ به نظرت المپیاد زیست‌شناسی چه فرقی با المپیادهای دیگر دارد؟

به نظر من هر المپیادی خاص است و زیست‌شناسی به‌خاطر گستردگی‌اش از همه خاص‌تر. شاید مهم‌ترین تفاوت زیست‌شناسی با رشته‌های دیگر این باشد که به استدلال قوی و سطح اطلاعات بالاتری نسبت به بقیه رشته‌ها نیاز دارد و تنها با هوش، صرف وقت و یا اطلاعات محض نمی‌توان در آن موفق شد.

■ با توجه به اینکه المپیاد زیست‌شناسی کمی متفاوت‌تر از المپیادهای دیگر است، چه‌طور شد تصمیم گرفتی در این المپیاد شرکت کنی؟

من المپیاد زیست‌شناسی را به‌خاطر همین تفاوتش دوست داشتم. المپیاد زیست نیاز داشت که به شیمی، ریاضی و فیزیک هم مسلط باشم و قدرت استدلال را پرورش بدهم. این ترکیب‌ها و استدلال‌ها برای





بود؟

باعث شد زیبایی‌های طبیعت را با نگاهی علمی کشف کنم.

■ ممکن است روزی زیست‌شناسی را رها کنی؟

زیست هیچ وقت مرا رها نمی‌کند و من حتماً تحقیقاتم را در زمینه‌های مورد علاقه‌ام ادامه می‌دهم.

■ و حرف آخر؟

و حرف آخر اینکه طبیعت انسان را با محیط زیست دوست می‌کند. حتماً با طبیعت دوست باشید. اگر می‌خواهید مطالعاتی دربارهٔ زیست‌شناسی داشته باشید، می‌توانید به دانش نامه‌ها، کتاب‌های مرجع و سایت‌های علمی مراجعه کنید.

جالب است؟

من شخصاً «نوروساینس» - که علم بررسی نورون‌ها و مغز است - و بیوشیمی را نسبت به بقیه شاخه‌ها چالش برانگیزتر می‌بینم.

■ پس با این حساب همیشه دنبال مسائل چالش برانگیز هستی!

(می‌خندد)

■ این درست است که شما زمان زیادی را برای المپیاد زیست

گذاشته‌ای؟

بله، حدود چهار سال! سال قبل هم در المپیاد کشوری مدال طلا گرفتم.

■ نتیجهٔ این چهار سال تلاش چه

بله، خیلی زیاد. البته به شکل تخصصی، قسمتی از زیست‌شناسی، محافظت از زیست گونه‌های زنده است و هر چند تکامل انقراض گونه را یک فرایند طبیعی می‌داند، هر آشنا

به زیستی، در هر کجای دنیا، تمام تلاشش را می‌کند تا این فرایند طبیعی را تسریع نکند.

■ زیست‌شناسی را بیشتر زیر میکروسکوپ می‌بینی یا در طبیعت؟ سؤال واقعاً سختی است.

چون زیست‌شناسی از زیر

قوی‌ترین میکروسکوپ‌ها شروع می‌شود و تا ماهواره‌های اطراف زمین ادامه می‌یابد و هر قسمت اهمیت خودش را دارد.

■ کدام شاخه از زیست‌شناسی برای

زیست‌شناسی از زیر قوی‌ترین میکروسکوپ‌ها شروع می‌شود و تا ماهواره‌های اطراف زمین ادامه می‌یابد

تاریخچهٔ المپیاد

آورده‌اند برگزار می‌شود و می‌کوشد علاوه بر علاقه‌مند کردن دانش‌آموزان به رشتهٔ زیست‌شناسی، آن‌ها را با استعداد و توانایی‌های دانش‌آموزان کشورهای گوناگون آشنا کند. دانش‌آموزان ایرانی اولین بار در سال ۱۳۷۸ در دهمین المپیاد جهانی زیست‌شناسی شرکت و دو مدال نقره و یک مدال برنز دریافت کردند. این المپیاد در سوئد برگزار شد.

المپیاد جهانی زیست‌شناسی رقابتی است که در آن دانش‌آموزان خلاقیت و مهارت‌های حل مسائل زیستی خود را به رقابت می‌گذارند. این المپیاد برای اولین بار در سال ۱۹۹۰ در چکسلواکی برگزار شد؛ در حالی که تنها ۲۲ شرکت‌کننده داشت. المپیاد بین دانش‌آموزان دبیرستانی که رتبه‌های برتر را در المپیادهای زیست‌شناسی کشورهای خود به دست

همراه هفت خط

هر خط مال یک روز هفته

شبکه زرد

تصویرگر: مهیار چاره‌جوی
عطا پناهی





گفت و گو با مرضیه غنیمتی

اوما پنیر

مستند «اوما پنیر» از جمله فیلم‌های کوتاه تحسین‌شده «مسابقات کشوری رشد» و همچنین مسابقات استانی «پرسش مهر» و «خوارزمی» است. این مستند که با امکانات محدود و هزینه‌ای اندک تولید شد، به چگونگی تهیه نوعی پنیر محلی پرداخته است و سازندگان آن نیز گروهی از دانش‌آموزان فعال شهرستان «سلطانیه» هستند.

هدف از انجام این سلسله مصاحبه‌ها، آشنایی بیشتر ما با آدم‌هایی است که شاید کمی بیشتر از سایر هم‌سن‌وسالانش به دنبال یک زندگی متفاوت‌اند.

مرضیه غنیمتی از متولدین دهه هفتاد است و ...
الف. پس از گذشت ۱۲ سال از روستای «قیاسیه» به دلیل نبود مدرسه راهنمایی و دبیرستان، به شهرستان «سلطانیه» از توابع استان زنجان مهاجرت می‌کند.
ب. تحت تأثیر خانواده و اقوام به هنر علاقه‌مند و وارد هنرستان تصویربرداری می‌شود.
ج. در سال ۱۳۹۲، اولین فیلم کوتاه خود را به جشنواره‌های استانی و کشوری تقدیم می‌کند.
و. همه موارد

همان‌طور که مشاهده کردید، بر حسب اتفاق، تمام گزینه‌های بالا برگرفته از واقعیت بود و ما نیز این بار به دنبال دست گذاشتن روی واقعیت‌های دیده نشده دانش‌آموزی در کشور هستیم. مرضیه غنیمتی همان این هفته مصاحبه با فیلم‌سازان جوان ماست.

خودشیرینی بیشتر دست به ساختن فیلم می‌زنند یا از دسته سربه‌هواهایی که هر کاری می‌کنند تا کاری نکرده باشند؟ منظورم از «کاری»، مشخصاً درس نخواندن است!

راستش بیشتر به خاطر خودشیرینی! درس من بد نبود. با ساختن فیلم خب بین معلم‌ها هم محبوب‌تر می‌شدم ... (می‌خندد)

پس حتماً بعد از برگزیده شدن فیلم به بقیه پز هم دادید؟

(این بار قبل از اینکه حرفی بزند، می‌خندد!) اصلاً یک روز دختر عمه‌ام و دیگران را جمع کردم که از فیلم خودم تعریف کنم. به هر حال کار اول بود.

فکر نمی‌کنید اعتماد به نفستان زیادی بالاست؟

خیلی‌ها مثل من اعتماد به نفس بالایی دارند. این خودبرتربینی نیست، فقط نمی‌گذارد که بین رقبای قوی احساس ضعف کنیم.

از برنامه‌های آینده‌ات چه خبر؟

از دو رشته خوشم آمده است: تربیت بدنی و تصویربرداری. البته خانواده با تربیت بدنی مخالف‌اند و من به خاطر پدر و مادرم سعی می‌کنم در همین رشته تصویربرداری به نتیجه مطلوب برسم.

پس شما هم مثل تمام بچه‌ها با

باعث ساده‌تر شدن کار ما شد.

خب حالا چرا «اوما پنیر»؟

این نوع پنیر جزو محصولات نسبتاً کمیاب همین منطقه است و شاید در مناطق دیگر کشور چندان شناخته شده هم نباشد. همین موضوع باعث علاقه ما به ساخت مستند «اوما پنیر» شد. البته می‌خواستیم کمی هم فضای زندگی روستایی را در مستندمان نشان داده باشیم.

از هزینه فیلم، زمانی که برد و از مشکلاتتان برای بچه‌ها بگویید.

در مجموع کل هزینه‌ها به ۶۰ هزار تومان هم نرسید. کرایه دوربین و رفت‌وآمد به روستا به‌عهده مدرسه بود. از مشکلات هم ... فقط یکی دو تا رابطه دوستی به هم خورد (می‌خندد).

یعنی به خاطر فیلم؟

بیشتر به خاطر اینکه کار گروهی بود و ما تازه‌کار. کارگردانی و هماهنگ کردن همه چندان هم راحت نیست و همین هم یکی از مسائلی است که من و دوست‌هایم باید بیشتر در برابرش قوی باشیم.

شما جزو آدم‌هایی بودید که برای

خانم غنیمتی به عنوان سؤال اول، دوست دارم بدانم اصلاً از کجا خبردار شدید که چنین مسابقه‌ای برگزار می‌شود و چه دلیل یا انگیزه‌ای برای این کار داشتید؟

اطلاع‌رسانی از طریق مدرسه بود. ما هم به خاطر رتبه‌هایی که قبلاً در مسابقات گوناگون استانی داشتیم، فکر کردیم شاید امتحان کردن یک تجربه جدید در فیلم‌سازی جالب باشد.

با یک نگاه ساده

به تیراژها می‌شود متوجه این موضوع شد که حداقل ۲۰ تا ۳۰ نفر نیروی متخصص برای ساختن هر فیلم لازم‌اند. چرا شما فکر کردید که

امکان دارد تنهایی قادر باشید از پس چنین کاری بر بیایید؟

من و چند نفر از هم‌کلاسی‌ها با هم تصمیم به ساخت این فیلم گرفته بودیم. تدوین، تصویربرداری از پشت صحنه، تصویربرداری و کارگردانی بین ما تقسیم شده بود و از معلم‌ها، مجلات و اینترنت هم برای جلو بردن کار استفاده می‌کردیم. اینکه فیلم مستند بود و طراحی دکور یا لباس و ... نداشت، خودش

با ساختن فیلم خب بین معلم‌ها هم محبوب‌تر می‌شدم ...



دارالکارتون / مهدی ولیزاده

پسر عمه نباشید!

همه شما می‌توانید ادامه حکایت «روزی لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟! را کامل کنید. راستش هر وقت می‌خواهم روش لقمان را برای خودم بازسازی کنم، به این تصویر می‌رسم که لقمان یک بی‌ادب را نشانده است جلوی خودش و به او گفته است بی‌ادبی کن. بعد «هرچه او کرده؛ لقمان عکسش را انجام داده است».

«پسر عمه ز!» بهترین معلم است؛ البته از آن طرف! شما اگر می‌خواهید درهای موفقیت به رویان گشوده شود و پله‌های ترقی را دوتا یکی بالا بروید، نباید بیل گیتس و استیو جابز را نگاه کنید. تنها چیزی که شما لازم دارید یک عدد پسر عمه‌زا است. هر کاری را که او می‌کند، فقط برعکس کنید. به همین راحتی، هم می‌توانید با اخلاق خوبتان توی دل فامیل و دوستان جا شوید و هم شاید صاحب یک شرکت چند ملیتی شوید و برای خانواده و کشور

افتخار باشید! البته تنها چیز خوب پسر عمه رک بودنش است که صدا البته شما این یک مورد را نباید برعکس کنید، بلکه تازه باید عین خودش را عملی کنید. البته توصیه می‌کنم خودتان موقعیت را بشناسید تا مثل من یک گردن شکسته و چندتا کبودی نصیبان نشود؛ آخر می‌دانید، رک بودن همیشه هم خوب نیست!



مشکل تفاوت بین نسلی برخورد داشته‌اید؟

مشکل که نه ... مثلاً برای ساختن فیلم همیشه مجبور بودیم از فضای کلاس و مدرسه که تکراری هم شده بود، فیلم‌برداری کنیم. اجازه بیرون رفتن نداشتیم. برای همین مستند هم، بعد از کلی اصرار، مدرسه قبول کرد که در قالب اردوی آموزشی برای همه، ما هم فیلم‌برداری کنیم؛ یک روزه!

■ برای اینکه در مستند بعد این مشکلات را نداشته باشید، چاره‌ای هم پیدا کرده‌اید؟

دوست دارم موضوع مستند بعدی‌ام سنت‌های فراموش‌شده چهارشنبه‌سوری و فضای روستا باشد. اگر روستای پدری خودم و مراسمی را که مادر بزرگم برگزار می‌کند انتخاب کنم، نیازی به رفت‌وآمد به جاهای دورتر نیست.

■ و به عنوان سؤال آخر: نقص فیلم‌های ما چه چیزی بود که مرضیه غنیمتی را به عرصه سینما کشید؟

من همیشه فکر می‌کردم چه چیزی کمتر از بقیه سینماگرها دارم و فعلاً بیشتر دنبال نقص‌های خودم می‌گردم. واقعیت این است که هنوز به نقص‌های سینما فکر نکرده‌ام!

ایده‌ای که قرار است دنیای تلفن همراه را تغییر دهد

همراه چهل تکه

در شماره قبل، درباره انگیزه منبع باز و اینکه چرا این تفکر باعث انقلابی عظیم در قرن‌های بیستم و بیست و یکم شد، صحبت کردیم. منبع باز در راستای تحقق استفاده همگانی از خلاقیت افراد و دسترسی به منابع اطلاعات برای ایجاد تغییر به سوی زندگی بهتر به وجود آمد. در شماره‌های قبل، در مورد استفاده بهینه و مصرف درست مطالبی چاپ شد.

که شاید در طول عمر دستگاه هیچ‌گاه از آن‌ها استفاده نکنیم. همچنین، به دلیل سودآوری این بازار برای شرکت‌های سازنده، هر روزه مدل‌های جدید با امکاناتی متفاوت به بازار می‌آیند تا جیبمان را با وسوسه به روز شدن بیشتر خالی کنند.

در سال گذشته، **دیوهاکنز** که فارغ‌التحصیل دانشکده طراحی صنعتی از دانمارک است، در پایان نامه‌اش ایده‌ای ارائه کرد که در مدتی کوتاه، حرکتی عظیم را رقم زده است. ایده دیو براساس عقیده منبع باز است. او پیشنهاد کرد، برای جلوگیری از آلوده شدن بیشتر محیط زیست - به دلیل تولید روزافزون لوازم دیجیتال - و به منظور فراهم کردن حق انتخاب برای مصرف‌کنندگان، امکان تولید تلفن همراهی فراهم شود که سفارشی و شخصی باشد.

اسم این پروژه فون‌بلاکز* است. در این ایده، شما می‌توانید هر آنچه را می‌خواهید در تلفن

آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که تلفن همراهمان را خودتان بسازید؟ یا به شکلی دقیق‌تر، خودتان طراحی کنید؟ برای مثال، شما عاشق عکاسی هستید و هر کجا و هر لحظه دوست دارید دوربین به دست از همه چیز عکس بگیرید. اینکه تلفن همراهمان مجهز به دوربینی باشد که شما به آن نیاز دارید، شاید شما را از به همراه داشتن دوربین حرفه‌ای و دیگر تجهیزات بی‌نیاز کند.

یا برای مثالی دیگر، پدرها و مادرها که دیگر سنی از آن‌ها گذشته است، معمولاً با گوشی‌های جدید به سختی ارتباط برقرار می‌کنند و از پیچیدگی آن‌ها ناراضی هستند. دوست دارند که به سادگی بتوانند تماس بگیرند و درعین حال تلفن همراهمان به روز باشد. تا به امروز، به دلیل انحصاری و رقابتی بودن بازار، این حق انتخاب از مشتریان گوشی‌های تلفن همراه گرفته شده است و در بیشتر مواقع ما باید هزینه امکاناتی را متقبل شویم



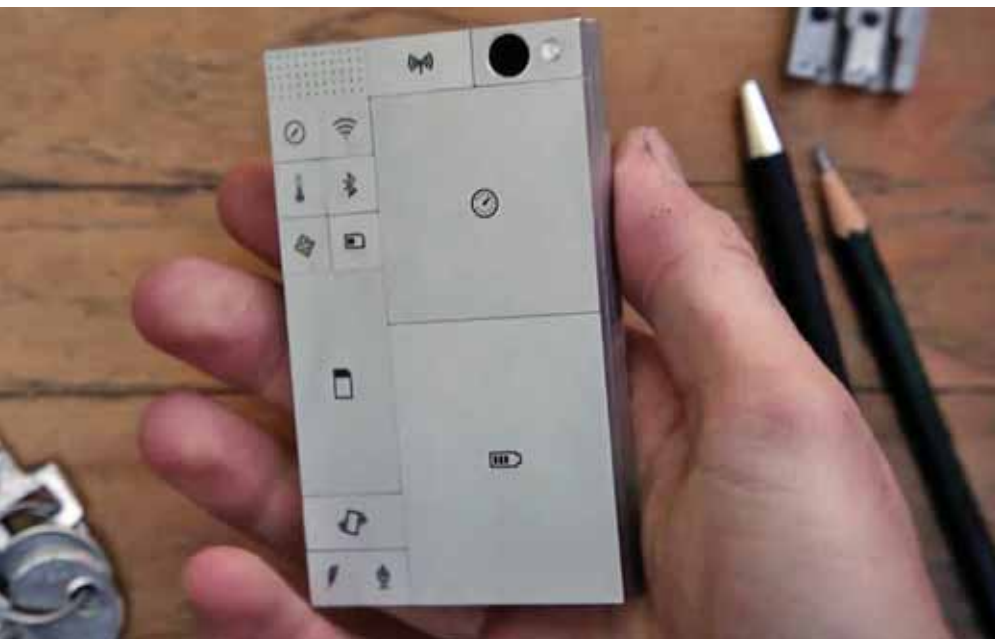
اتفاق می افتد یا نه؟

این ایده تا رسیدن به عرصه حضور در بازار جهانی، راه زیادی در پیش دارد. در زیر به نکاتی درباره امکان رخ دادن یا ندادن این اتفاق می پردازیم: به عنوان نکته ای مثبت، همان طور که گفته شد، این گوشی شبیه به بازی لگو است و به همین دلیل شما می توانید گوشی خود را سال ها داشته باشید و هرگاه خواستید آن را به روز رسانی کنید، قسمت مورد نظر مثلاً دوربین را با قیمتی بسیار ارززان تر از قیمت گوشی، عوض کنید؛ دقیقاً مثل کاری که معمولاً با قطعات رایانه تان انجام می دهید. اما از سویی دیگر، گوشی های باریک تر و مدرن تر نیز هواخواهان خود را دارد و این گوشی برخلاف مد روز، چنان زیبا و دلنشین نیست و در طراحی ظاهر بسیار ساده و ضخیم است. اینکه در این ایده چه قدر امکان ارائه طراحی به روز - به دلیل قابل تعویض بودن قطعات - وجود دارد، احتمال ساخت و همه پسند بودنش را زیر سؤال می برد.

همراهتان باشد، از هر جنس یا هر برندی، سفارش دهید تا روی برد خاصی که به این منظور طراحی شده است، نصب شود. این گوشی تنها براساس سفارش شما ساخته می شود و در نتیجه مخصوص شماست. برای مثال، شما دوست دارید که باتری گوشی تان شارژ بیشتری نگه دارد و به دوربین هم نیاز ندارید، پس می توانید دوربین را حذف کنید و به جای آن باتری بزرگ تر یا سی پی یوی قوی تر داشته باشید. یا اگر در اثر افتادن گوشی، صفحه لمسی اش بشکند، شما به راحتی آن را از هر شرکتی که خواستید تهیه و روی برد نصب کنید. این ها همه و همه تنها با جابه جا کردن قسمت های از پیش تعیین شده بر گوشی امکان پذیر خواهند بود؛ همانند آجرهایی که برای ساختن دیوار استفاده می شوند. **هاکنز** با قرار دادن ایده اش به صورت یک فیلم کوتاه روی اینترنت، در مدت زمان کوتاهی نظر بسیاری از شرکت های تولید کننده و افراد را به خود جلب کرد و تا به امروز حدود ۳۸۰ میلیون نفر از این پروژه حمایت کرده اند. این پروژه منبع باز شعاری دارد که شاید بتوان آن را در آینده برای تولید محصولاتی که دوست دار محیط زیست هستند و تنها برای استفاده بهینه ساخته می شوند، تعمیم داد.

پی نوشت

* PhoneBlocks



تک‌خور

بخیل به کسی می‌گویند که آرزو دارد چیزی به او برسد و به دیگری نرسد. او حاضر نیست مال، علم و سایر نعمت‌هایی را که خداوند به او داده است با دیگران قسمت کند و همه چیز را تنها برای خودش می‌خواهد. بخل دربردارنده بدی‌های هر عیبی است و افساری است که بخیل به وسیله آن به سوی هر بدی کشانده می‌شود.





برق بر مدار ماه

نیروی عظیم امواج اقیانوس و جزر و مد آن سرشار از انرژی رایگان و تجدیدپذیر است. این انرژی نه گازهای گلخانه‌ای پخش می‌کند، نه از منابع محدود انرژی مثل سوخت‌های فسیلی می‌کاهد. ساختار نیروگاه تولید انرژی جزر و مد شبیه به نیروگاه‌های برق آبی است و مثل آن با ذخیره آب پشت سد و عبور از داخل توربین‌ها عمل می‌کند.

جزر و مد

تأثیر نیروی جاذبه ماه بر زمین موجب می‌شود روزانه دو بار سطح آب در اقیانوس‌ها بالا و پایین شود.

مد

جاذبه ماه آب‌های سطح زمین را به سمت خودش بالا می‌کشد.

جزر

وقتی ماه غروب می‌کند، سطح آب فروکش می‌کند.

نوسان جزر و مد

برای تولید برق باید نوسان بین جزر و مد حداقل چهار متر باشد. پس به این دلیل، جاهایی که می‌توان این مدل نیروگاه را نصب کرد، زیاد نیستند.

دریچه‌ها

در این قسمت، آب جمع شده به سمت توربین‌های تولید الکتریسیته هدایت می‌شود.

توربین‌ها

جریان آب موجب به کار افتادن توربین‌ها می‌شود. با به کار افتادن توربین‌ها، انرژی مکانیکی به برق تبدیل می‌شود.

فوندانسیون

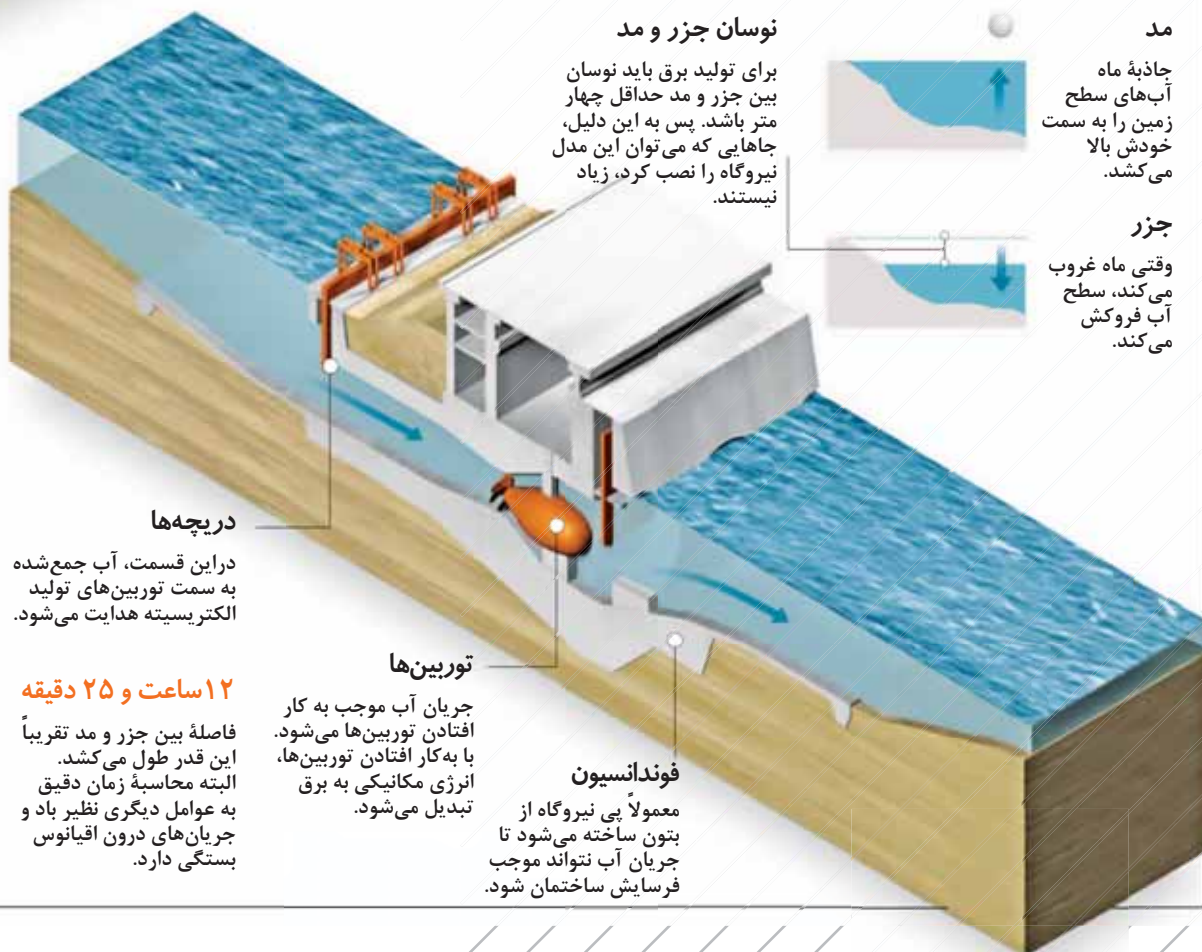
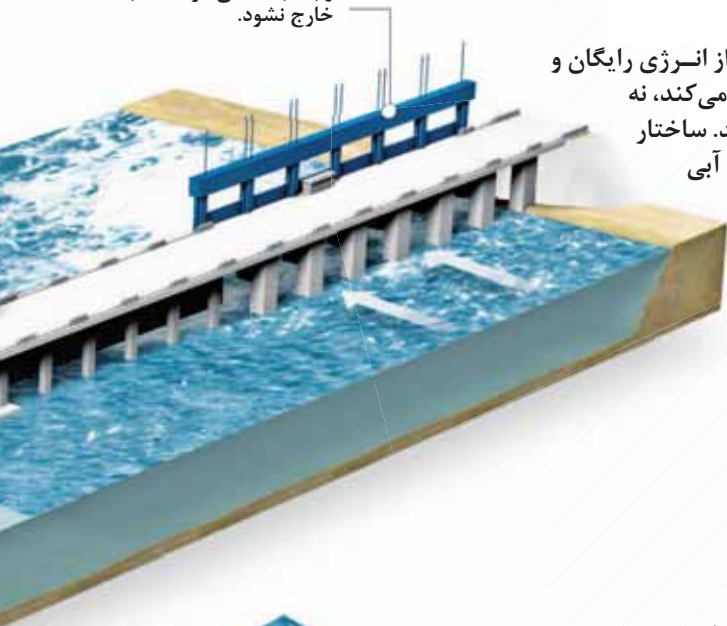
معمولاً پی نیروگاه از بتن ساخته می‌شود تا جریان آب نتواند موجب فرسایش ساختمان شود.

۱۲ ساعت و ۲۵ دقیقه

فاصله بین جزر و مد تقریباً این قدر طول می‌کشد. البته محاسبه زمان دقیق به عوامل دیگری نظیر باد و جریان‌های درون اقیانوس بستگی دارد.

دریچه‌ها

هنگام مد دریچه‌ها باز می‌شوند تا آب وارد شود و بعد بسته می‌شوند تا آب خارج نشود.



تولید

در زمان جزر، آب ذخیره شده کم کم رها می شود، از توربین ها می گذرد و ژنراتورهای الکتریکی را فعال می کند.

موقعیت سد



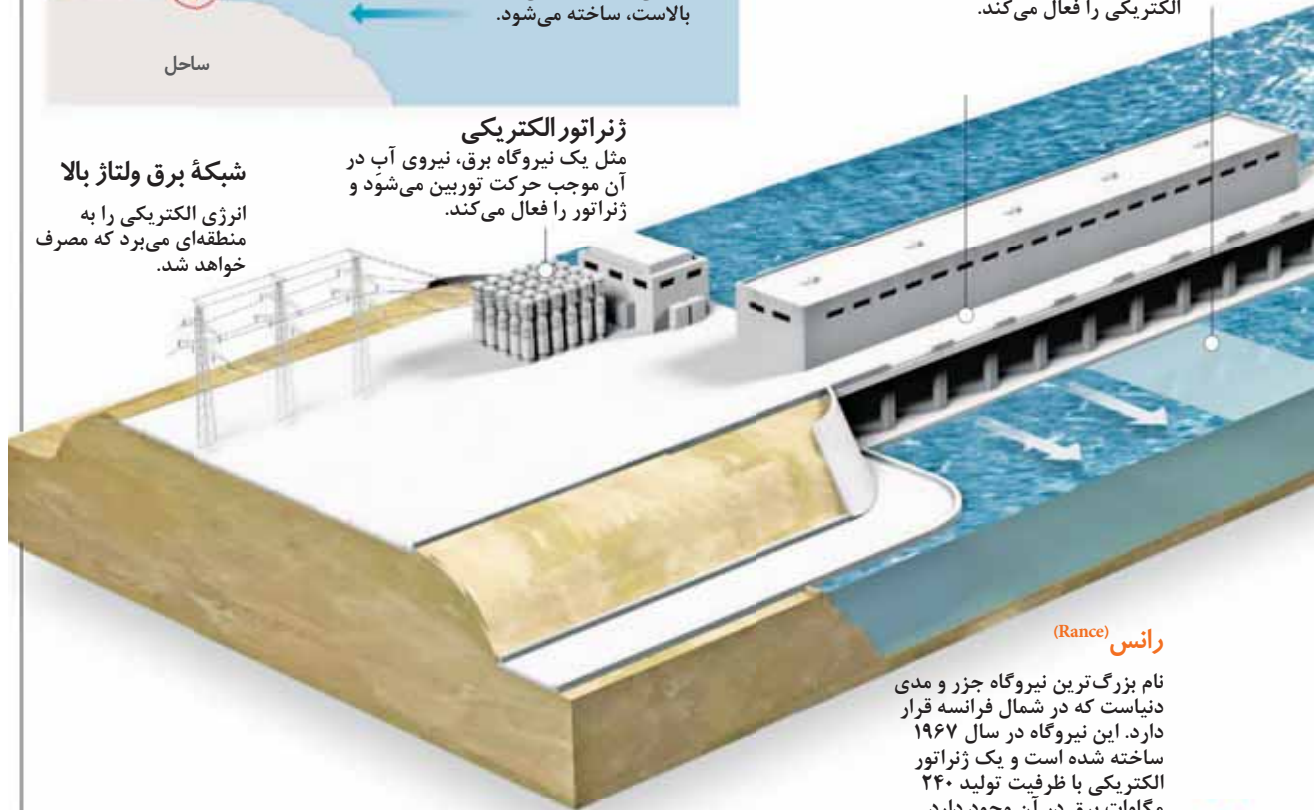
نیروگاه در محل ورود رودخانه به دریا، یا در دهانه کم عرض خلیج که نوسان جزر و مدشان بالاست، ساخته می شود.

ژنراتور الکتریکی

مثل یک نیروگاه برق، نیروی آب در آن موجب حرکت توربین می شود و ژنراتور را فعال می کند.

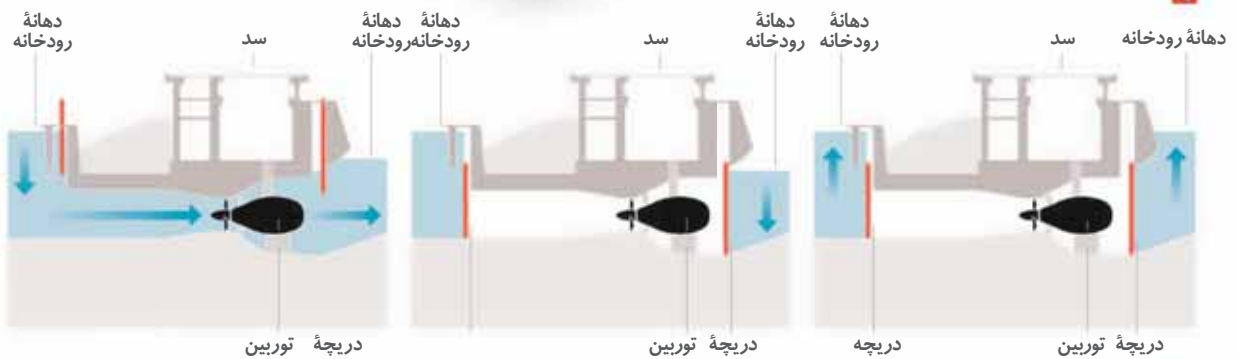
شبکه برق ولتاژ بالا

انرژی الکتریکی را به منطقه ای می برد که مصرف خواهد شد.



رانس (Rance)

نام بزرگ ترین نیروگاه جزر و مدی دنیاست که در شمال فرانسه قرار دارد. این نیروگاه در سال ۱۹۶۷ ساخته شده است و یک ژنراتور الکتریکی با ظرفیت تولید ۲۴۰ مگاوات برق در آن وجود دارد.



نیروگاه جزر و مد

در این قسمت توربین ها ژنراتورها را راه می اندازند. در واقع در این بخش انرژی مکانیکی را به انرژی الکتریکی تبدیل می کنند.

سد

سد در عرض محل ورود رودخانه، یا از یک طرف خلیج تا طرف دیگر آن ساخته می شود تا آب را هنگام مد پشت خود ذخیره کند.

پست تقویت فشار الکتریکی

فشار برق تولید شده، قبل از انتقال از این بخش، افزایش داده می شود.

شهادت امام سجاد(ع)

۱۵ آبان ماه

نام: علی

لقب: زین العابدین و سجاد

کنیه: ابومحمد و ابوالحسن

پدر: حسین بن علی(ع)

مدت عمر: ۵۷

مدت امامت: ۳۴

مرقد مطهر: قبرستان بقیع

۳۸ هـ ق

تولد در شهر مدینه در پنجم ماه شعبان

۴۰ هـ ق

شهادت امام علی(ع)، تشکیل حکومت بنی امیه

۴۹ هـ ق

شهادت امام حسن مجتبی(ع)، (بیست و هشت صفر)

۶۰ هـ ق

مرگ معاویه و جانشینی یزید

۶۱ هـ ق

عاشورای حسینی، شهادت امام حسین(ع) و یارانش در دهم ماه محرم و آغاز اسارت و امامت

۶۴ هـ ق

مرگ یزید و خلافت فرزندش معاویه دوم

۶۵ هـ ق

خلافت مروان بن حکم به مدت ده ماه و مرگ او. خلافت عبدالملک بن مروان

۸۶ هـ ق

مرگ عبدالملک و خلافت ولید بن عبدالملک

۹۴ هـ ق

شهادت امام سجاد(ع) در دوازدهم محرم

امام سجاد علیه السلام
می فرمایند:

از دروغ بپرهیز؛ خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی.

صدای آزادی

صبح روز شنبه بود؛ ۱۳ آبان ۱۳۵۷. دانش آموزان در حالی که مدارس را تعطیل کرده بودند، به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند. آن‌ها گروه گروه وارد دانشگاه شدند و همراه با دانشجویان و مردم در زمین چمن دانشگاه اجتماع کردند. ساعت یازده صبح بود، مأموران ابتدا چند گلوله گاز اشک آور در میان جمعیت پرتاب کردند، اما آن‌ها در حالی که به سختی نفس می کشیدند، فریاد الله اکبر سر دادند. در این هنگام تیراندازی شروع شد. در این روز، تعداد زیادی شهید و مجروح شدند.

حضرت امام خمینی(ره) در پیامی به مناسبت این روز فرمودند: «... عزیزان من صبور باشید که پیروزی نهایی نزدیک است و خدا با صابران است ... ایران امروز جایگاه آزادگان است... من از این راه دور، چشم امید به شما دوخته‌ام ... و صدای آزادی خواهی و استقلال طلبی شما را به گوش جهانیان می‌رسانم».

۱۳ آبان ماه

اعتراض امام خمینی به کاپیتولاسیون

۴ آبان ماه

کاپیتولاسیون

اتریش، بلژیک، یونان، ایتالیا، انگلیس، هلند، دانمارک، سوئد، سوئیس، آرژانتین، مکزیک، شیلی و برزیل، چنین حقی را از ایران درخواست کردند. اما در سال ۱۳۰۶، کاپیتولاسیون تحت فشار افکار عمومی و فضای حاکم بر روابط بین الملل لغو شد.

کابینه اسدالله علم در سیزدهم مهر سال ۱۳۴۲، به دستور شاه، پیشنهاد آمریکا مبنی بر اعطای مصونیت قضایی به اتباع آمریکایی را به صورت یک لایحه قانونی در هیئت دولت تصویب کرد. مدتی بعد، امام خمینی(ره) اعتراض کوبنده‌ای به تصویب این لایحه کرد و آن را سند بردگی ملت ایران لقب داد. سرانجام در سال ۱۳۵۸، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کاپیتولاسیون رسماً لغو شد.

در رم باستان، کاپیتولاسیون را «سوگندنامه امپراتوران» می‌خواندند. کاپیتولاسیون واژه‌ای فرانسوی است با معانی متفاوت؛ از جمله تسلیم شدن، سازش کردن، گذشت کردن، تنظیم کردن قرارداد یا مشخص کردن عناوین و شرایط یک عهدنامه. این لغت در اصطلاح امروزی به عهدنامه یا قراردادی اطلاق می‌شود که میان کنسول‌ها و نمایندگان دولت بیگانه در کشور میزبان منعقد می‌شود تا به موجب آن، اختیاراتی فراتر از قوانین کشور میزبان به نمایندگان دولت بیگانه اعطا شود. کاپیتولاسیون برای اولین بار به موجب عهدنامه ترکمنچای به کشورمان تحمیل شد. به دنبال تحمیل این قرارداد، کشورهای اسپانیا، فرانسه، آمریکا،





تاسوعا و عاشورا

دور عاشقان آمد، نوبت محرم شد...

پرچم دار کربلا

با بچه ها، تکه‌ای از آسمان را پرچم می‌کنیم و می‌رویم در باد. باد پرچم را می‌بوسد، می‌بوید، مویه می‌کند و اشک می‌ریزد. ما می‌خوانیم و سینه می‌زنیم و می‌رویم در باد^۱.

پرچم دست توست عباس (ع) جان!... کاش عباس بر اسب ننشیند و قصد فرات نکند... کاش کور شوم و نبینم وقت بازگشت... و عباس، پی یک عمر ادب که به حسین (ع) جز امیر نگفت:

برادر ... برادرت... کاش میدان رفته بود ... کاش جنگیده بود... کاش مشک را به خیام ... که حسرت چنین از کلامش نبارد... دریغ:

برادر... برادرت... امام داغ فرق شکافته دیده ... اما این بار انگار ... نمی‌دانم ... کاش کور شوم و نبینم که امام دست بر کمر می‌گیرد و سخت بلند می‌شود... و نشنوم ... عالم نشنود که: -الان انکسر ظهري و قلت حيلتي...^۲ پیامبر بزرگوار اسلام (ص) در میلاد

حسین (ع) اشک ریخت و خبر از شهادت وی داد. ام فضل بنت حارث این چنین می‌گوید: «چون فاطمه (ع) حسین را به دنیا آورد، او را در آغوش گرفتم و بر پیغمبر وارد شدم و او را در دامنش نهادم. پیامبر به من شفقت و التفات نمود، در حالی که چشمانش پر از اشک شد. عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد، شما را چه شد؟ فرمود: اتانی جبرئیل (ع) فاختبرنی انّ امتی ستقتل ابني هذا و اتانی بتریه من تربته حمرا (کشف الغمّه ج ۲، ص ۱۷۶) جبرئیل (ع) بر من فرود آمد و خبر داد که این فرزندم را اتمم به شهادت می‌رساند و قطعه‌ای از تربت سرخ او را به من داد.» این همه، تأکید بر این دارد که عزاداری و سوگواری امام حسین (ع) به منظور زنده نگهداشتن یاد و نام اوست و بقا و دوام یاد این نهضت، موجب زنده ماندن اسلام بوده و هست. و چه زیباست کلام فرزندان راستین حسین و فرمانده به حق و شایسته حسینیان زمان که فرمود: «... آن روضه‌های سنتی را سرجای خودش نگهدارید و آن مصیبت‌ها را زنده نگهدارید. برکاتی که به ما

می‌رسد از آن هاست و از کربلا این برکات به ما می‌رسد. کربلا را زنده نگهدارید و نام مبارک سیدالشهدا را زنده نگهدارید که با زنده بودن او، اسلام زنده نگهداشته شود.»^۳

منع

۱. شمس، محمد رضا. محمد (ص). به نشر: ۱۳۸۹.
۲. شجاعی، سیدعلی. فصل شیدایی لیلایا. نیستان: ۱۳۸۹.
۳. محمدیان، محی‌الدین بهرام. عاشورا در آینه تاریخ و ادب. سوسن: ۱۳۸۲.

نگاهی به اتاق خواب نگار و نفیسه

اسباب تنهایی

نگار و نفیسه دوستان صمیمی و هم‌کلاسی‌اند که دوستی‌شان از زمانی آغاز شد که وارد دبیرستان شدند. آن‌ها در یک گروه قرار دارند و معمولاً در فعالیت‌های درسی به هم کمک می‌کنند. هر دو معتقدند که همدلی از هم‌زبانی بهتر است و با درک شرایط یکدیگر و گفت‌وگوهای دوستانه می‌توانند در حل مسائل واقعی هم‌فکری داشته باشند. داشتن صداقت همراه با محبت و مهربانی و فهم موقعیت طرف مقابل، همدلی را بیشتر می‌کند. در این نوع فضای دوستی، شنیدن دقیق و صبورانه حرف‌های یکدیگر و نقد منصفانه نظرات به سادگی صورت می‌گیرد و کسی از دست دوستش ناراحت نمی‌شود.

در حال حاضر، نگار و نفیسه پروژه مشترکی در کلاس شیمی دارند. مکالمات زیر بخشی از حرف‌های این دو نفر درباره انجام پروژه شیمی است:

■ **نگار:** برای من هم این موضوع مهم است. یک‌بار با مادرم در این زمینه صحبت کردم و خواسته‌هایم را برایش خوب و شفاف توضیح دادم. مادرم در پاسخ گفت: اشکالی ندارد، پدرت می‌تواند پول توجیبی بیشتری در ماه در اختیار بگذارد، ولی بعد از این باید تمام عصرها هم کار کند. ما با طرح نیازهای اقتصادی‌مان با پدرت، می‌توانیم انتخاب کنیم که او بیشتر برای ما وقت بگذارد و عصرها دور هم باشیم، یا عصرها هم کار کند و پول توجیبی بیشتری به تو و برادرت بدهد!

■ **نفیسه:** چه قدر سخت! مگر می‌شود به راحتی انتخاب کرد؟! ■ **نگار:** بعد از آن، من خیلی با خودم کلنجار رفتم. هم دوست داشتم مثل دوستانم، وسایل متنوع و جدید، و لباس‌های رنگارنگ و مدل روز داشته باشم و هم حضور پدرم را در خانه بیشتر دوست داشتم. وقتی پدر در خانه است، دور هم، بیشتر خوش می‌گذرد! ■ **نفیسه:** من که هیچ وقت نمی‌توانم یکی از این‌ها را انتخاب کنم، چون هر دو را می‌خواهم با هم داشته باشم!

اولویت باید تهیه کرد. معتقد است تبلت و تلفن همراه شخصی، فعلاً من و برادرم نیاز نداریم.

■ **نفیسه:** اما من دوست دارم هر چه که تازه وارد بازار می‌شود یا مد می‌شود، پدرم برایم بخرد. در غیر این صورت وقتی به مهمانی می‌روم، پیش دوستانم خجالت می‌کشم!

■ **نگار:** من هم دوست دارم که به‌روز باشم، اما پدرم هر ماه مقدار مشخصی پول تو جیبی به من می‌دهد. وسایل شخصی مورد نیازم را باید با آن بخرم. بنابراین وقتی نیازهای مختلفم را کنار هم می‌گذارم، در سال فقط می‌توانم سه عدد

مانتو بخرم.

■ **نفیسه:** من پول تو جیبی‌ام را برای این کار خرج نمی‌کنم. برای پدرم توضیح دادم که اگر ماهی یک مانتوی جدید نخرم، از دوستانم کم می‌آورم و خجالت می‌کشم در جمعشان حاضر شوم. دوست ندارم در مهمانی مانتو و لباس تکراری بپوشم.

■ **نگار:** من فکر می‌کنم برای انجام این پروژه به «لپ‌تاپ» نیاز داریم، ولی من لپ‌تاپ ندارم!

■ **نفیسه:** نگران نباش! من دارم. فردا آن را به مدرسه می‌آورم!

■ **نگار:** چه خوب! پس دیگر با خیال راحت روی این پروژه کار می‌کنیم. آن را تازه خریده‌ای؟

■ **نفیسه:** هدیه تولد از طرف پدر و مادرم است. قبل از آن «تبلت» داشتم.

■ **نگار:** ما در خانه یک رایانه داریم که همه اعضای خانواده از آن استفاده می‌کنند. تو فکر می‌کنی به هر دوی این وسیله‌ها احتیاج داریم؟ ■ **نفیسه:** خب، خیلی

خوب می‌شود که هر چی در بازار است و دیگران دارند، ما هم داشته باشیم. گوشی تلفن همراهم مدل جدید با صفحه بزرگ است. وقتی عکس‌ها را داخل آن می‌بینی، خیلی بهت می‌چسبد!

■ **نگار:** اما پدر من می‌گوید هر وسیله‌ای را برحسب نیاز و به ترتیب

ارتباط عاطفی با
اعضای خانواده،
به‌خصوص پدرم،
نیاز جدی‌تری برای
من است

■ **نگار:** البته موضوع در نظر مادرم، شکل دیگری هم دارد. او معتقد است تجربه‌های ما، در این دوران، فرصتی برای حل مسئله‌های واقعی زندگی است. وقتی به صورت جدی وارد مرحله زندگی اجتماعی می‌شویم، با مسئله‌هایی روبه‌روی می‌شویم که ما را سر چند راهی قرار می‌دهند و باید از میان آن‌ها تنها یک راه را انتخاب کنیم.

اگر قبلاً تجربه تصمیم‌گیری جدی و انتخاب تنها یک راه از میان چند راه را نداشته باشیم، در آن زمان پیدا کردن این مهارت بسیار سخت می‌شود و ما را در زندگی خود دچار مشکل می‌کند. ■ **نفیسه:** یعنی فکر می‌کنی ما الان این قدر بزرگ شده‌ایم که می‌توانیم به راحتی انتخاب کنیم؟

■ **نگار:** من فکر می‌کنم باید کم‌کم تمرین کنیم و به خودمان فرصت بدهیم که این مهارت را خوب یاد بگیریم.

شما چه می‌گویید؟

شما چی فکر می‌کنید؟ با توجه به وضعیت اقتصادی روز، آیا حاضرید پدرتان بیشتر کار کند تا تمام نیازهای مادی حتی غیرضروری شما را برطرف کند؟

آیا نیازهای اقتصادی خود را با فکر کردن به جوانب مختلفش، به پدر و مادر می‌گویید؟ به نظر شما بهتر نیست که گاهی کمی فکر کنیم و با منطق درست، خواسته‌هایمان را انتخاب کنیم؟



از این زاویه فکر نکرده بودم. راست می‌گویی، پدرم فقط عصرهای روز جمعه در خانه است و آن وقت هم بیشتر ترجیح می‌دهد بخوابد، به جای اینکه برای ما وقت بگذارد. ولی من دوست دارم که هم وسایل به‌روز و متنوع داشته باشم، هم پدرم وقت بیشتری برای ما بگذارد!

■ **نگار:** من بین این دو نیاز جدی، ارتباط عاطفی با اعضای خانواده، به خصوص پدرم را ترجیح می‌دهم. من درباره انواع مشکلاتی که برایم پیش می‌آید، زیاد با پدرم گفت‌وگو می‌کنم. این‌طوری مادرم هم، از نبودن پدرم شکایت نمی‌کند. ■ **نفیسه:** چه جالب! به این موضوع

نگاهی به بیماری تخریب ارادی اموال وندال‌ها!

سردسته کودتاچی‌های مدرسه بود! نمی‌دانم از خوش‌شانسی بود یا بدشانسی که هم‌کلاسی شدیم! روزی نبود که معلمان و یا یکی از دانش‌آموزان را به وحشت نیندازد. از آزارهایش تعریف نکنم بهتر است. اطرافیان (هم‌کلاسی‌ها) از اینکه با او مخالفت کنند، می‌ترسیدند؛ چون حتماً بلایی سرشان می‌آورد.

دوست داشتم بدانم آیا در خانه و با اعضای خانواده هم همین‌طور است؟

در محیط بیرون از مدرسه که آرام و قرار نداشت. یادم هست یک‌بار او را دیدم که لاستیک یک ماشین را پنجر می‌کرد! روی دسته‌صندلی‌های مدرسه یادگیری می‌نوشت و... من که فکر می‌کنم نوعی بیماری است. چون این رفتارها، هم دیگران را آزار می‌دهد و به آن‌ها آسیب می‌زند و هم اموال عمومی را از بین می‌برد! وقتی رفتارهای این‌فرد را می‌دیدم، به یاد تخریب‌های بعد از بازی فوتبال، مثل آتش زدن اتوبوس‌ها و سطوح‌های زباله می‌افتادم! افرادی که چنین کارهایی را می‌کنند، از نظر من، هم غیرطبیعی هستند و هم حتماً باید به روان‌پزشک ارجاعشان داد.

تازه فهمیدم، اصطلاحی که برای این گروه در فوتبال به کار می‌برند، «هولیگان» است و در فارسی به «تماشاگر نما» ترجمه شده است. این

گروه در فوتبال انگلیس مشهور هستند و حتی فعالیت‌هایشان غیرقانونی و جنبه نژادپرستانه و خارجی‌ستیزی پیدا کرده است.

برای پاسخ به سؤال در مورد این رفتارها و اینکه نوعی اختلال روانی هست یا نه، توضیحات مشاور و منابعی که برای مطالعه معرفی کرد، خیلی جالب بود.

وندالیسم (vandalism)

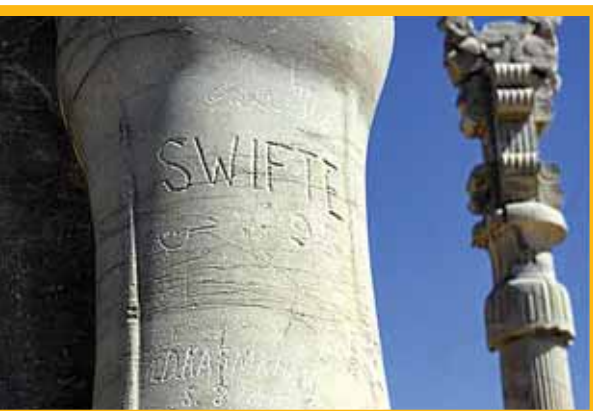
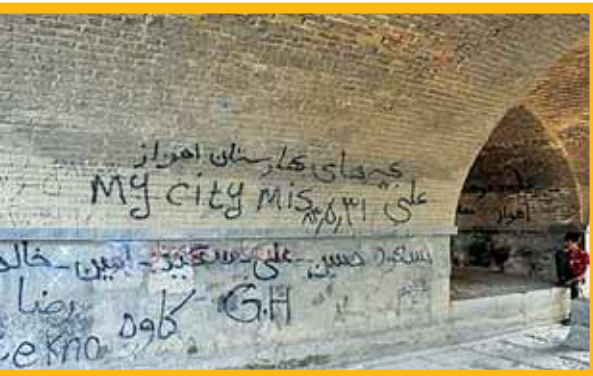
نوعی تخریب ارادی اموال است که تکرار می‌شود. چنین افرادی از تخریب، شکستن و ایجاد بی‌نظمی و اختلال احساس رضایت می‌کنند! این افراد از ابزارهای متفاوتی برای تخریب و آسیب‌زدن استفاده می‌کنند؛ ابزاری مثل چاقو، پنجه بوکس، کلید، میخ، ناخن‌گیر، مواد رنگی، سنگ چسب، مته و ابزارهای دیگر. تخریب آن‌ها می‌تواند به این صورت باشد:

- نوشتن روی در و دیوار، حتی باجه‌های تلفن و ایستگاه‌های اتوبوس، و نصب تابلو به بدنه درختان.
- پاره کردن صندلی اتوبوس، مترو، قطار و سینما.
- خط کشیدن روی بدنه خودرو و وسایل نقلیه.

■ تخریب ایستگاه‌های اتوبوس، سرقت چوب صندلی‌ها، و شکستن دیوارها و سقف‌های شیشه‌ای ایستگاه‌ها.

وندالیسم یعنی
بی‌اعتنایی به
مقررات اجتماعی





وندالیسم می تواند به دلیل اختلالات روانی مانند شخصیت ضداجتماعی، افکار هذیانی بدبینی (پارانویا) و نوعی شخصیت به نام شخصیت مرزی به وجود بیاید. وندالیسم هم جرم است و هم به عنوان یک اختلال باید مورد بررسی قرار گیرد. هم کلاسی من بالاخره از مدرسه اخراج شد، اما فکر نمی کنم مشکل او حل شده باشد. چون می تواند در یک مدرسه دیگر همین رفتارها و حتی شدیدتر را داشته باشد؛ به خصوص که مرتب سرزنش می شد و به نظر می رسید با اخراج از مدرسه سرخورده شده باشد. به نظر من اخراج او از مدرسه فقط پاک کردن صورت مسئله از ذهن همه ما بود و بهتر بود که برای کنترل رفتارهایش و آموزش به او اقدام می کردیم!

منابع

۱. سایت میگنا (دانش نامه روان شناسی و علوم تربیتی)
۲. برجعلی، احمد و عبدالملکی، سعید (۱۳۹۰)، روان شناسی جنایی، انتشارات دانشگاه پیام نور.
۳. دادستان، پریخ (۱۳۹۰)، روان شناسی جنایی، انتشارات رشد.

سه سال محکوم خواهد شد. درباره تخریب اموال عمومی قانون گذار برای برخی انواع وندالیسم تا ۱۰ سال مجازات حبس در نظر گرفته است.

وندالیسم یعنی بی اعتنایی به مقررات اجتماعی و انواع مختلفی مثل وندالیسم اینترنتی و فرهنگی را هم شامل می شود. برایم جالب بود که تحقیقات جهانی نشان داده است، جوانانی که این اعمال را مرتکب می شوند، از جرم بودن آن ها اطلاعی ندارند و حتی این اعمال را نوعی شوخی در نظر می گیرند! در واقع تخریب اموال برای آن ها تفریح و هیجان حساب می شود. برای پیشگیری از چنین رفتارهایی این موارد پیشنهاد شده اند:

- شناسایی خانواده های در معرض آسیب؛
 - یادگیری مدیریت خشم؛
 - یادگیری مدیریت هیجان؛
 - شرکت در کلاس های آموزش مهارت های اجتماعی و ارتباطی.
- جالب است که بدانید وندالیسم را یک بیماری مدرن معرفی کرده اند! البته متوجه شدم که

■ شل کردن پیچ و مهره صندلی ها و دستگیره های اتوبوس ها.

■ کندن تراکت های تبلیغاتی از روی تابلوها.

■ شکستن درختان و لامپ های روشنایی معابر عمومی.

■ یادگاری نویسی روی درختان و در و دیوار توالت های عمومی، آسانسورها، باجه ها و ...

■ تخریب باجه تلفن و آسیب به دستگاه تلفن عمومی.

■ ایجاد حریق عمدی در پارک ها، به خصوص پارک های جنگلی.

■ تخریب چمن در پارک ها و فضای سبز.

■ تخریب سطل های زباله و شیرهای آب در فضای عمومی.

■ تخریب مجسمه ها و وسایل بازی کودکان در پارک ها.

جالب آنکه وندالیسم نوعی جرم حساب می شود: در ایران براساس ماده ۶۷۷ قانون مجازات اسلامی، هر کس عمداً اشیای منقول یا غیرمنقول متعلق به دیگری را تخریب یا به هر نحو، کلاً یا بعضاً تلف نماید و یا از کار بیندازد، به حبس از شش ماه تا



کارگاه نادر

آشنایی با استاد کاری که در ازدحام آهن و دود با ادبیات خستگی در می کند و دیوارهای کارگاهش را با جمله های حکیمانه تزئین کرده است.

مدتی بود که ماشین بابا بدجوری به خرخر افتاده بود. موقع ورود به کوچه چنان صدای خفنی به راه می انداخت که همه همسایه ها را خبر می کرد. تعدادی از آن ها که رویشان نمی شد اعتراض کنند، دق دل خود را سر پنجره های خودشان در می آوردند.

آن ها را با سر و صدا می بستند تا شاید شرم کنیم و فکری به حال اگزوز ماشین مان بکنیم. تا اینکه اواخر ماه، بابا تصمیم کبرای خودش را گرفت و با هم پیش مکانیک رفتیم. اوستا مهدی که مکانیک معتمد بابا بود، زیر ماشین نگاهی انداخت و گفت: «واشر گلوی اگزوز سوخته، باید برید پیش اگزوز ساز!» بابا گفت: «حالا نمی شه خودت یه کاریش بکنی؟»

اوستا مهدی گفت: «نه، این کار اگزوز سازه.»

بعد هم نشانی اوستا نادر را داد که اتفاقاً

سیر خیابان خودمان مغازه داشت. تقریباً هر روز از جلوی مغازه اش رد می شدم، اما هیچ وقت فکر نمی کردم روزی کارمان به او بیفتد. همیشه این ذهنیت را داشتم که صاحبان این جور شغل ها، آدم های کم سوادی هستند که نباید زیاد به آن ها نزدیک شد. سلام و علیک با آن ها فایده ای ندارد و... خلاصه به خاطر یک مشت فرمول ریاضی و شیمی و فیزیک که به ضرب و زور معلم ها در مغزم فرو کرده بودم، حسابی مغرور بودم.

تا اینکه به مغازه آقا نادر وارد شدیم؛ مرد سربه زیر و زحمت کشی که باور مرا درباره خودش و همکارانش به هم ریخت.

وقتی رسیدیم با دست های سیاه و روغنی اش مشغول کار روی یک ماشین بود. برای همین وقتی خواستیم با او دست بدهیم، آرنجش را جلو آورد و با

کار کردن سختی داره، اما سخت تر از درس نیست! اصلاً می دونی، باید بتونی برای زندگی کردن کار کنی

لبخند سلام داد. همین طور که پدر داشت عیب ماشین را توضیح می داد، احساس کردم مغازه آقا نادر با همه مغازه های مشابه خودش فرق دارد. او با جوش دادن تعدادی لوله اگزوز اسقاطی به یکدیگر، مجسمه های شبیه آدم آهنی درست کرده بود. مدتی محو تماشای آن مترسک جالب بودم که نشان از ذوق هنری آقا نادر داشت. با خودم فکر کردم، اگر ادامه تحصیل داده بود، چه بسا هنرمند بزرگی می شد. یا شاید الان به عنوان استاد در یک دانشکده هنر مشغول تدریس بود. وقتی از مجسمه چشم برداشتم، متوجه موضوع جالب تری شدم. تمام دیوارهای مغازه پر از نوشته های پندآموز و حکیمانه ای بود که آقا نادر با دست خودش نوشته بود. قبلاً هم چنین جمله هایی را در بعضی سایت های اینترنتی دیده بودم. اما

از دیوار نوشته‌های آقا نادر

■ وقتی خداوند آرزویی در دلت انداخت، بدان که توان رسیدن به آن را در تو دیده است.

■ وقتی شیرینی با آمدن لاشخورها طعمه‌اش را رها می‌کند، نشان ترس نیست. بلکه باورش این است که طعمه‌اش دیگر ارزش خوردن ندارد.

■ زندگی دنده عقب ندارد!

■ نتیجه زندگی چیزهایی نیست که جمع می‌کنیم، بلکه قلب‌هایی است که جذب می‌کنیم.

■ مشکل اینجاست که ما از هر کرمی انتظار پروانه شدن داریم.

■ آن‌هایی که به بیداری خداوند اعتماد دارند، راحت‌تر می‌خواهند.

■ ضعیف‌ترین تیرانداز فقط وسط سیل را هدف قرار می‌دهد!

■ اگر به موقع شروع کنی، احتیاج به دویدن نیست.

■ آفتاب به گیاهی حرارت می‌دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد.

■ وقتی زندگی برایت خیلی سخت شد، یادت باشد که دریای آرام ناخدا ی قهرمان نمی‌سازد.

قابل توجه اهل فن

اگر به کارهای فنی علاقه دارید، می‌توانید به سایت «portalvtto.com» سازمان فنی‌وحرفه‌ای کشور سری بزنید. برای دریافت پیامک‌های اطلاع‌رسانی دوره‌های آموزشی باید کد ملی خود را از طریق سیم کارت همراه اول به شماره ۶۳۱۶۷۱ ارسال کنید. در مرکز آموزش فنی و حرفه‌ای می‌توانید یکی از مهارت‌های فنی را انتخاب کنید و دوره آن را بگذرانید؛ دوره‌هایی مثل: تعمیر موتورهای بنزینی، طراحی گرافیک رایانه، پرورش قارچ، قالی‌بافی، حسابداری، خیاطی، گلدوزی ماشینی، برقکاری صنعتی، تولید ورمی کمپوست (کود کرم خاکی)، تعمیر آبگرمکن دیواری و ...

نیست و بی‌کارم، مطالعه می‌کنم. موقع مطالعه اگر جمله‌ای برام جالب باشه، توی دفترم یادداشت می‌کنم. بعضی‌هاشونم رو دیوارها می‌نویسم تا جلوی چشمم باشند...»

حرفش را قطع کردم و گفتم: «اجازه هست به چیزی بگم؟»

نگاه مهربانش را که به طرف من برگرداند، گفتم: «اوستا شما خیلی باحالید!»

در جوابم فقط لبخند زد و گفت: «اختیار دارید، خودتون اهل دلید، وگرنه اینا که چیز خاصی نیست.»

پرسیدم: «بیشتر چه کتاب‌هایی می‌خوانید؟»

- هر چی خوشم بیاد و خستگی‌ام رو دربارها؛ شعر، داستان، گاهی هم کتاب‌های روان‌شناسی درباره راز موفقیت و ارتباط با دیگران و این چیزها.

هم‌زمان با تعمیر شدن ماشین، احساس می‌کردم خودم هم تعمیر شده‌ام. آقا نادر با صفا و صمیمیت خودش، به قول معروف مُخِم را زده بود. برای همین به موضوع آگروز ماشین علاقه‌مند شدم و با سؤال‌هایی که از او کردم، اطلاعات خوبی به‌دست آوردم. لاقبل حالا می‌دانم که آگروز فقط یک دودکش معمولی نیست. ساخت و تعمیر آن یک تخصص است و به دانش فنی زیادی نیاز دارد. کیفیت آن هم تأثیر زیادی در جلوگیری از آلودگی صوتی و آلودگی هوا دارد. حتی روی قدرت موتور تأثیر دارد.

از آن روز به بعد دوست داشتم باز هم آقا نادر را ببینم و چیزهای بیشتری از او یاد بگیرم. برای همین دنبال بهانه می‌گشتم تا اینکه چند روز پیش به پیشنهاد پدرم مجموعه شعرهای سهراب سپهری، یعنی کتاب «هشت کتاب»، را برایش هدیه بردم و به او گفتم: «قابلی نداره، خیلی خوش‌حالم که بچه محل شما هستم!»

آقا نادر با روی باز هدیه‌ام را قبول کرد و چند جمله دیگر را که به‌تازگی نوشته بود، نشانم داد. راستی تا حالا فکر کرده‌اید، شما هم برای دیدار با آقا نادرهای محله خودتان کتابی را بهانه کنید؟ مطمئنم خیلی از آن‌ها حرف‌های جالبی برای گفتن دارند.



جمله‌هایی که آقا نادر روی دیوارها نوشته بود، چیز دیگری بودند. با خواندن آن‌ها احساس می‌کردم هیپنوتیزم شده‌ام. مثل افسون شده‌ها نمی‌دانم چه مدت محو تماشای دیوارها بودم؛ دیوارهایی که سرشار از درس زندگی بودند.

وقتی به خود آمدم متوجه شدم پدرم پشت‌سرم ایستاده و مثل من محو دیوارهاست. وقتی برگشتم و نگاهش کردم، دیدم دفترچه و خودکار را از ماشین آورده و مشغول رونویسی از جمله‌هاست. آقا نادر بعد از اینکه عیب ماشین را برطرف کرد، با لبخند پیش ما آمد و به پدرم گفت: «می‌بینم که از جمله‌ها خوشتان آمده!»

پدرم نگاه ستایش‌آمیزی به دست‌های سیاه آقا نادر انداخت و گفت: «ما که حظ کردیم اوستا. ولی برام جالبه بدونم چه‌طور همچین کاری کردی؟»



آقا نادر گفت: «وقت‌هایی که مشتری



OMELET

Thousand Island Dressing

There is no need to limit this dressing to salads—it goes particularly well with seafood

 makes about 1½ cups
 prep 15 mins

¾ cup mayonnaise
½ cup finely chopped red bell pepper
1 shallot, finely chopped
3 tbsp finely chopped sweet pickles
2 tbsp ketchup
1 tbsp finely chopped parsley
1 tsp Worcestershire sauce
few drops of hot red pepper sauce

● **Prepare ahead** The dressing can be made 2 days in advance, covered and refrigerated.

1 Combine the mayonnaise, bell pepper, shallot, pickles, ketchup, parsley, and Worcestershire sauce in a bowl, and mix well. Season with the hot pepper sauce.

2 Cover and refrigerate until serving.

● **Good with** shrimp cocktails or salads containing shrimp, crabmeat, or avocado.



Folded Omelet

1 To make a 3-egg omelet, melt 1–2 tbsp butter in an 8in (20cm) nonstick frying pan over high heat until foaming but not browning. Pour in the beaten eggs and shake the pan to distribute evenly. Stir with a fork, keeping the rounded side of the fork flat. Stop stirring after 20–30 seconds, or when the eggs are set but still soft.

2 Using the fork, fold the side of the omelet nearest you halfway over itself, like you are folding a letter. Grasp the handle of the pan from underneath, and lift the pan to a 45 degree angle. Sharply tap the top of the handle closest to the pan, to encourage the omelet to curl over the folded portion. Use the fork to fully “close the letter.”

3 Bring a warmed serving plate to the omelet, then tilt the pan so the omelet falls on to the plate. Serve immediately.

Flat Omelet

1 Cook the filling ingredients in an 8–10in (20–25cm) frying pan with a flameproof handle until they are all tender. Pour over the seasoned beaten eggs and stir to combine all the ingredients. Leave the omelet to cook, undisturbed, or until most of the egg is set and the base is golden brown. Meanwhile, preheat the broiler.

2 Test that the omelet is set underneath by lifting the edge with a palette knife. Put the omelet under the broiler for 2–3 minutes, or until the top is set.

3 Remove the pan from the heat and sprinkle cheese or any other ingredients over the top. Place under the broiler until the cheese is melted and lightly browned and any other ingredients are cooked as required. If serving hot, transfer to a warmed serving plate, otherwise set aside and leave to cool completely to serve cold.

Soufflé Omelet

1 Separate 2 eggs. Beat the yolks with 1 tbsp sugar, 1 tbsp water, and ½ tsp vanilla extract. Beat the whites until stiff peaks form, then fold into the yolks. Preheat the oven to its highest setting. Melt 1–2 tbsp clarified butter in a 7–8in (18–20cm) nonstick frying pan over a high heat until foaming.

2 Reduce the heat to medium, add the egg mixture, spread out, and cook for 30–45 seconds, or until the eggs are set underneath. Place under the broiler and cook for 1 minute, or until the top is set. Quickly spread any filling, such as Cherry and Almond (p142), over half the omelet, then use a palette knife to fold the other half over.

3 Slide the omelet on to a warmed serving plate and dust with confectioner's sugar. The omelet is now ready to serve, or you can decorate the top by using a red-hot skewer to scorch the sugar. Serve at once.

COOKING TECHNIQUES

Simple Omelet Flavorings

Be inventive. Almost anything you have in the kitchen will add extra flavor and variety to folded and flat omelets. Add any of these ingredients to the beaten eggs, with seasoning to taste, just before starting to cook.

Cheese Grated mature Cheddar, Parmesan, Gruyère, and Emmental, or crumbled feta, make flat omelets more filling.

Spices Stir in a pinch of cayenne pepper, paprika, mustard powder, or mild curry powder for heat, or turmeric for a rich golden color.

Bottled Sauces Add a splash of soy, Worcestershire, or chile-hot Tabasco sauce.

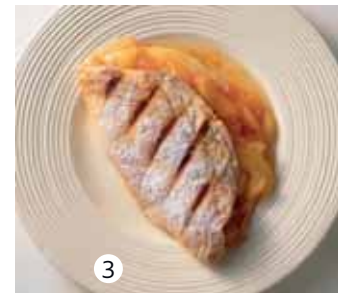
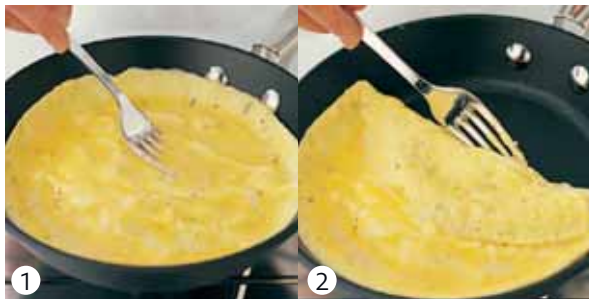
Vegetables For flat omelets, add several crushed garlic cloves lightly sautéed with a finely chopped onion;

several finely chopped scallions; 1 tbsp seeded and chopped green chile; 1 thinly sliced skinned red pepper bottled in olive oil.

Herbs For a garden-fresh taste, add 1 tbsp chopped chervil, chives, parsley, or tarragon—or a mixture of two or more herbs. When fresh herbs are not available, stir in 1 tsp dried mixed herbs.



Beat the eggs with salt and pepper and other flavorings, before cooking.



رسیده‌ها و Callها

علی تارقلی‌زاده / دانش آموز اول متوسطه

دوست خوبم، علی تارقلی‌زاده

نوشته خوبت را خواندم و لذت بردم. نثر ادبی بسیار خوبی بود، اما نثر خوب برای رسیدن به شعر به موسیقی نیاز دارد و نیز یک سلسله صنایع ادبی، از جمله تشبیه و استعاره و مجاز. اندیشه خوب و جذابی در نوشته‌ات بود به تو تبریک می‌گویم.



عشق موجودی است که همیشه لبخند می‌زند برای آنکه در امان باشی تو را ماه‌ها درون خود حمل می‌کند درد می‌کشد ولی باز لبخند می‌زند عشق موجودی است که از تو لگد می‌خورد اما باز لبخند می‌زند ... در دیار ما به او مادر هم می‌گویند آری عشق همیشه لبخند می‌زند



نامه‌های برقی



بقیه هم می‌توانند پیش بینی نتیجه بازی را برای ما پیامک بزنند.

آرمینا ۱۶ ساله از دزفول نوشته:

«سلام، در رشد جوان اردیبهشت ماه در

قسمت نامه‌های برقی گفتید که دوستی ایمیل زده و

پرسیده: قمرزنه؟ یا آبیته؟ شما هم گفتید ما طرفدار تیم

ملی والیبال هستیم. خواستیم بگویم دمتون ۱۰۰۰ درجه

فارنهایت، راستی خسته نباشید.

آرمینا خانم، راستی شما هم خسته نباشید!

دوست عزیز نامه برقی زده و نوشته: «من پوریا صبح خیز هستم کسی که شش سال پیش به عنوان هوادار مجله اسمم را در رشد کودک نوشتید، ولی من از اون موقع تا امروز، حدود ۹ شعر و ۳ داستان برایتان فرستاده‌ام. شما که می‌گویید سعی می‌کنید همه را چاپ کنید، لاف اول کارهای ما هوا دارهای قدیمی را چاپ کنید. خیلی از دستتان ناراحتم... این دهمین شعرم است که برایتان می‌فرستم.»

دوست عزیز، پوریا خان!

خب نامه‌ات به دستمان نرسیده. این اولین نامه برقی توست که به دستمان می‌رسد. شاید نامه‌هایت در اداره پست یا هو و گولگ گم شده‌اند. خلاصه از دست ما ناراحت نباش رفیق. شعرت را خواندم. خیلی بلند بود و در سه صفحه از مجله جا می‌گرفت. لطفاً به ما رحم کن و شعر کوتاه برای ما بفرست. سردبیر این دو صفحه را هم با هزار التماس به ما داده. ما را با سردبیر محترم شاخ به شاخ نکن. باقی بقایت.

محمد احسان نژاد، دانش آموز اول متوسطه، طی یک فقره نامه برقی نوشته: «به به چه تکی، چه اسی، عجب پیامی! مسیح هایت همه خوب و قشنگ. نیست بالاتر از پیام تو رنگ! این هم از ورژن جدید روباه و زاغ. فکر می‌کنم می‌خواهد ازش شارژ بگیرد.» محمد جان! مواظب روباه و زاغ باش و کارهایشان را برای ما گزارش کن تا بدانیم بالاخره زاغ و روباه چند چند می‌شوند.

بتول سلطانی / بافت، کرمان

من که با این ابرهای تندر
نسبتیم نیست
راه را هموار کنم با خورشید
من با مهربانی خو دارم
با خورشید در شباهنگامی که
می تراود مهتاب
و من از آن دلشادم
من دعا می دارم:
که خدا آب کند این ابرها را

دوست خوبم: بتول سلطانی
شعر خوبت را خواندم.
خواسته بودی در قالب شعر
نو یا نیمایی، شعر بسرای،
اما شعر نو یا نیمایی دارای
وزن شکسته است و تو در
قسمت هایی از شعرت وزن را
از دست داده ای. سعی کن به
وزن در سرودن شعر نیمایی
بیشتر دقت کنی. منتظر آثار
خوبت هستم.

فواید کرم خاکی / امیر موسوی

لیلا اکبری، دانش آموز سال سوم متوسطه، نتیجه
یکی از پژوهش هایش را درباره «کرم خاکی» برای
ما فرستاده است. او اثبات کرده که کرم خاکی
خیلی هم موجود خوب و مفیدی است. مثلاً این ها
بخشی از فواید «آیزینیا فوتیدا» (کرم قرمز خاکی
حلقوی بارانی) است:
تولید دارو؛
تولید لوازم آرایشی و بهداشتی مانند شامپو،
خمیردندان و مواد ضد عفونی؛
از بین بردن آلودگی محیط زیست؛
بازیافت زباله و تولید کود آلی ورمی کمپوست.
ما هم این ها را عیناً برایتان نقل کردیم که اگر فردا
پس فردا تلویزیون شروع کرد به تبلیغ خمیردندان
و شامپوی کرم خاکی، زیاد نگران نشوید.

پیامک های کال

دوستی با پیش شماره ۰۹۱۷ پیامک زده و نوشته
است: «معلم نقاشی ام به خاطر سفید بودن برگه نقاشی ام
تنبیهم کرد، اما من همان خدایی را کشیده بودم که همه
می گفتند دیدنی نیست.»
ما هم می گوییم: «آفرین به خلاقیت شما و توجیهتان!»
دوست دیگری با پیش شماره ۰۹۱۲ پیامک زده و
نوشته:
«موضوع انشا: خوش بختی
به نام خدا
خوش بختی یعنی قلب مادر بتپد
پایان»
دست شما درد نکند. نمره انشای شما بیست است!

پیغام در گیر

آقای زنگ زده و گفته: «ما مجله شما رو خیلی دوست
داریم. شما هم ما را دوست داشته باشید و به مشکلات ما
بیشتر بپردازید.»
خب دوست عزیز، اگر قرار باشد به مشکل همه دانش آموزان
دانه دانه بپردازیم که هر شماره باید ۲۰ میلیون صفحه مجله
چاپ کنیم!
خانمی زنگ زده و گفته: «مجله شما خیلی رشد نکرده،
و در سطح رشد نوجوان است نه جوان.»
ما هم می گوییم: برای شما بزنیم به تخته، چون خیلی رشد
کرده اید و مجله ما برایتان کوچک شده است.»



تمام قوانین و شرایط اولیه دنیای ما به گونه‌ای بوده‌اند که به حیات انسان منجر شوند. کیهان‌شناسان به این موضوع «اصل آنتروپیک» می‌گویند.

از کجا آمده‌ایم؟

ما چگونه به وجود آمده‌ایم؟ بیایید عمر جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم، یک سال در نظر بگیریم و با این مقیاس، قدم به قدم آفرینش کیهانشان‌ها، ستاره‌ها و موجودات زنده را دنبال کنیم. با این حساب، «انفجار بزرگ» که نقطه شروع جهان ماست، دقیقاً در لحظه تحویل سال اتفاق می‌افتد.

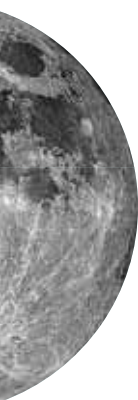
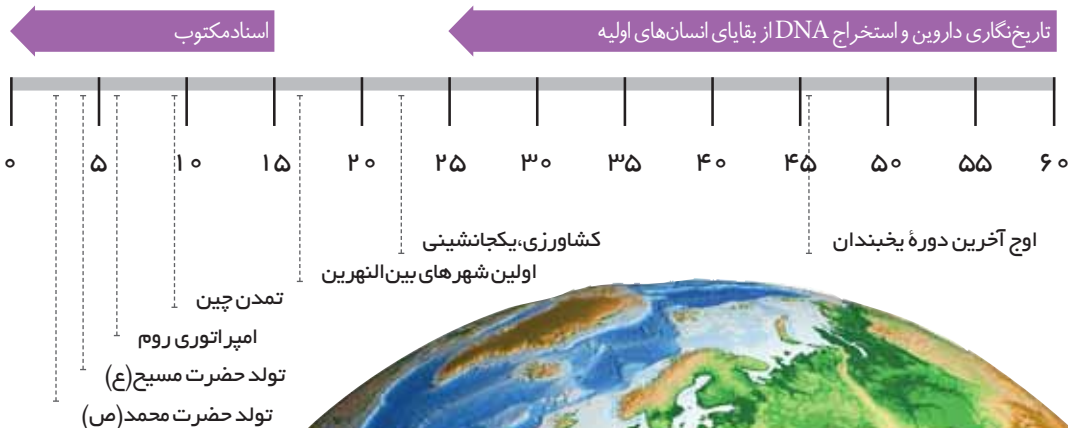


داده‌های زمین‌شناس، بررسی فسیل‌ها و علم ژنتیک

روزهای اسفندماه

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۴	۱۳	۱۲. اسفنج‌ها	۱۱	۱۰	۹	۸
۲۱. خزندگان	۲۰	۱۹. حشرات	۱۸. حیات روی خشکی	۱۷	۱۶	۱۵. ماهی‌ها
۲۸. انقراض دایناسورها	۲۷. دایناسورها در رأس هرم غذایی	۲۶. پرندگان، گل‌ها	۲۵. جدا شدن قاره‌ها	۲۴. پستان‌داران	۲۳. دایناسورها	۲۲
۲۹. تکامل انسان ۲۳:۵۲. اولین انسان‌های امروزی (از لحاظ آناتومی بدن) ۲۳:۵۸. مهاجرت انسان‌های امروزی به خارج از آفریقا						

۶۰ ثانیه پایانی سال



خلقت انسان

قرآن در آیات فراوانی به مسئله خلقت انسان و پیچیدگی آن اشاره می‌کند. در بسیاری از این آیات، خداوند انسان را به تفکر و تأمل در نشانه‌های مربوط به خلقت دعوت می‌کند. مثلاً در آیه ۲۰ «سورة عنكبوت» می‌فرماید: «بگو در زمین بگردید و بنگرید که چگونه [خدا] آفرینش را آغاز کرد.» یکی از فعالیت‌های مهم زیست‌شناسان این است که روی زمین به دنبال فسیل‌ها و بقایای موجودات می‌گردند تا به وسیله آن‌ها از سیر شکل‌گیری موجودات روی زمین آگاه شوند. آن‌ها به ما می‌گویند که اولین سلول‌های زنده، ۳/۶ میلیارد سال پیش روی زمین به وجود آمده‌اند و اولین موجودات چندسلولی احتمالاً ۱ میلیارد سال پیش شکل گرفته‌اند. ۶۰۰ میلیون سال پیش، ساده‌ترین حیوانات روی زمین دیده می‌شوند و بعد از تکامل موجودات، نهایتاً نوبت به آخرین و کامل‌ترین موجود زمینی می‌رسد: انسان! ما به درستی نمی‌دانیم که از چه زمانی اولین انسان‌های صاحب اختیار و خلافت روی زمین حضور داشته‌اند، اما بررسی فسیل‌ها و بقایای انسان‌های اولیه به ما می‌گوید که دست‌کم از ۲۰۰ هزار سال پیش موجوداتی روی زمین زندگی می‌کردند که ساختمان ظاهری بدنشان شبیه ما بوده است.



آگاهی از طریق مدل‌های کیهان‌شناسی و رصد آسمان با تلسکوپ



گهواره آفرینش

یکی از سؤالاتی که کیهان‌شناسان و منجمان به دنبال پاسخ آن هستند، بررسی شرایطی است که حیات را روی زمین ممکن می‌سازد. آن‌ها با شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای سعی می‌کنند، قوانین فیزیکی عالم را تغییر دهند و نتیجه‌های احتمالی را ببینند. مثلاً نیروی گرانش را در نظر بگیرید. میزان قدرتی که نیروی گرانش دارد، توسط ثابتی به نام «ثابت گرانش» مشخص می‌شود. اگر ثابت گرانش را بزرگ کنیم، نیروی گرانش هم قوی‌تر می‌شود. شبیه‌سازی‌ها به ما می‌گویند که در این صورت دنیای ما به یک جهان کوچک و زودگذر تبدیل می‌شود و هرگز زمینی که موجودات زنده بتوانند روی آن قرار بگیرند، به وجود نمی‌آید. البته این تنها یک مثال ساده است. به همین ترتیب می‌توانیم هر کدام از ثوابت و مقدارهای اولیه عالم را تغییر دهیم و نتایج احتمالی را ببینیم. با کمال تعجب، دستکاری هر کدام از این مقادیر حیات ما را غیرممکن می‌سازد. کیهان‌شناسان به این موضوع عجیب «اصل آنتروپیک» می‌گویند. اصل آنتروپیک به این معناست که در دنیای ما، تمام شرایط اولیه و روابط و قوانین موجود به گونه‌ای بوده‌اند که به حیات انسان بینجامند. **رابرت جاسترو** (رئیس مؤسسه و رصدخانه مونت ویلسون آمریکا) می‌گوید: «اصل آنتروپیک، خداباورانه‌ترین چیزی است که تاکنون از علم بیرون آمده است.»

بدون هیچ عیب و نقصی

مگر برای خدا کاری داشت که از همان اول بدون اینکه مقدمات حیات را فراهم کند، و جهانی را با این قوانین پیچیده خلق کند، یک‌راست به سراغ قدم آخر برود و انسان را خلق کند؟ مگر برای او کاری داشت که به صورت ناگهانی، تمام شرایط مناسب را برای حیات ایجاد کند؟ قطعاً نه! اما در آن صورت جهان قوانین ثابت و پایداری پیدا نمی‌کرد. اتفاقاً هنر خدا در این است که خلقت انسان را قدم به قدم با رعایت اسباب و مقدمات آن ایجاد کرده است. **امام صادق (ع)** می‌فرماید: «خداوند ابا دارد از اینکه امور را به جز از طریق اسباب آن فراهم آورد. پس برای هر چیزی سببی قرار داده است» (اصول کافی، ج ۱: ۲۵۹). خدا وقتی می‌خواهد در قرآن ما را از پیچیدگی کار خلقت باخبر کند، می‌فرماید: «در آفرینش خدای مهربان، هیچ‌گونه تفاوت و اختلافی نمی‌بینی. پس چشم بگردان، آیا عیب و نقصی می‌بینی؟ باز دوباره چشم بگردان. چشم ناکام و خسته به سوی تو باز می‌گردد» (ملک/ ۳ و ۴). یا در آیه ۶ از «سورة ق» می‌خوانیم: «آیا به آسمان بالای سرشان نظر نکرده‌اند که آن را چگونه بنا کرده و زینتش داده‌ایم که هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟»



چارچوب مصرف صحیح

الان چی مده!

گفتیم: در اسلام اصولی اساسی وجود دارند که پذیرفتن آن‌ها شیوه‌ای خاص برای زندگی را پیش پای ما می‌گذارد؛ شیوه‌ای که با مصرف‌زدگی تعارض آشکار دارد. نگرش خاص قرآن مجید به زندگی و انسان و رابطه انسان با جهان، با مصرف بی‌قاعده سازگاری ندارد.

افزون بر این‌ها، ارزش‌های مطرح در اخلاق اسلامی، از جمله برادری، تقوا، زهد، قناعت، و ساده‌زیستی، و همچنین اصول و معیارهای پذیرفته شده در روابط اقتصادی اسلام، از قبیل مواسات، تقدیر معیشت تأکید بر پرهیز از تولید و مصرف مغایر و ناساز با محیط‌زیست، و مهم‌تر از همه این‌ها، عدالت اقتصادی، مصرف را در چارچوب مشخصی ضابطه‌مند می‌کند.

رود، آنچه از آن مال می‌خورد، حرام است، آنچه می‌نوشد حرام است و...» (بحارالانوار، ج ۱۰۳: ۱۶).

چارچوب مصرف در اسلام اعتدال و میانه‌روی

مصرف در اسلام نباید از جاده اعتدال و مرز رفع نیازهای اصیل خارج شود. درست است که اسلام مالکیت فردی را می‌پذیرد، اما فراموش نکنیم این مالکیت را تنها مالکیتی اعتباری می‌داند. آری مال را مال خدا شمردن و به آن همچون اصلی گردن نهادن، در متن آموزش‌ها و مبانی اعتقادات اسلامی جای دارد.

در قرآن مجید می‌خوانیم: «از اموالی که خداوند شما را در آن خلیفه و جانشین قرار داده است، انفاق کنید» (حدید/۷). در جای دیگری می‌خوانیم: «چیزی از مال خدا را که به شما داده است، به آنان بدهید» (نور/۳۲).

بله، همه امکانات مادی در حقیقت از آن خداست که بخشی از آن به امانت در اختیار ما انسان‌ها قرار داده شده است. بنابراین، ما مسلمانان، بدون رضایت خداوند نمی‌توانیم در اموال خویش دخل و تصرف کنیم.

امام صادق (ع) فرموده است: «مال مال خداست که آن را نزد مردمان به امانت سپرده است و برایشان روا داشته است که با میانه‌روی از آن بخورند، با میانه‌روی بپوشند، با میانه‌روی ازدواج کنند، و برای سواری از آن استفاده کنند و بقیه را به فقرا و مؤمنین بدهند و...»

هر که از این حد (اعتدال و میانه‌روی) فراتر

هماهنگی نسبی با وضعیت عمومی جامعه
در جامعه مطلوب اسلامی، بر نوع‌دوستی و خیرخواهی برای همه مردم تأکید می‌شود. بدین معنی که فرد مسلمان حتی در استفاده از امکانات شخصی خود نیز نباید به گونه‌ای رفتار کند که از حال و روز دیگر هم‌نوعانش بی‌خبر باشد.

از آموزه‌های اسلامی فهمیده می‌شود که اسلام مجموع اموال و دارایی‌ها را برای اداره مجموع انسان‌ها لازم می‌داند. **امام**

علی (ع) فرموده است: «همانا

خدای سبحان، روزی فقرا را

در اموال سرمایه‌داران قرار

داده است. پس فقری

گرسنه نمی‌ماند، جز

به کامیابی توانگران و

خداوند از آنان درباره

گرسنگی گرسنگان

خواهد پرسید»

(نهج ۱ لیل غه،

حکمت ۳۲۸).

در جای دیگری

فرموده است:

«خداوند تبارک

و تعالی بین



تحقیر دیگران، همه و همه از تجمل گرایی پدید می آیند.

امروزه هزینه های آن چنانی در خرید وسیله نقلیه مدل بالا، خرج های گزاف برای مراسم ازدواج، ول خرجی در برگزاری مجالس و میهمانی ها، و ساخت خانه های مجلل و اشرافی، از نمونه های بارز تجمل گرایی به شمار می روند. در حالی که به قول امام صادق (ع) خطاب به یکی از یاران: «خداوند روا داشته است که مردم در حد میانه از مرکب (وسیله نقلیه) استفاده کنند. آیا چنین می پنداری که خداوند مالی را نزد مردی امانت می نهد، آن گاه به وی اجازه می دهد که اسبی به ده هزار درهم بخرد، در حالی که اسبی به بیست درهم برای رفع نیازهای او کافی است؟... مگر نه آن است که خود فرموده است: اسراف نکنید که او اسراف کاران را دوست ندارد؟» (الحیاء، ج ۴: ۲۸۱). و نیز فرموده اند: «هر ساختمانی که به مقدار کفایت و نیاز نباشد (بلکه فراتر از آن باشد)، روز قیامت وبال و مایه گرفتاری صاحبش خواهد شد» (وسائل، ج ۵: ۳۷۷).

الگو ناپذیری از بیگانگان

تقلید از دیگران، در نوع و مقدار کالاهای مصرفی، از جنبه های گوناگون به جامعه اسلامی زبان می رساند. از جنبه اقتصادی، این کار بیشتر موجب ترویج کالاهای خارجی و بی توجهی به تولیدات مشابه داخلی می شود و به تولید و اقتصاد ملی لطمه می زند. از جنبه فرهنگی و اجتماعی نیز نوعی تبلیغ عملی و ترویج فرهنگ بیگانه و تهدیدی برای اصالت های فرهنگی جامعه به شمار می رود. چرا که تقلید از شکل مصرف بیگانه، ناخواسته الگو پذیری در اخلاق و رفتار را در پی دارد. این نکته مهمی است که نباید در سطح کلان از آن غافل بود. همین موضوع در سخن رسول خدا (ص) به زیبایی بیان شده است: «شکل ها او مدل های مصرفی ا به یکدیگر همانند نمی گردند، جز آنکه خلق و خواها به هم نزدیک شوند. هر کس خود را شبیه قومی سازد، از آنان به شمار می آید (کنز العمال، ج ۴: ۲۸۷).



پرهیز از تجمل گرایی

متأسفانه امروزه مصرف کم و بیش کارکرد نمایشی پیدا کرده است. یعنی راهی شده است برای نشان دادن تمایز و کسب منزلت اجتماعی و این است که می بینیم، ثروت ها به کمک مصرف بی حساب و کتاب، به شکل تجمل گرایی به رخ ها کشیده می شوند. اما آیا وقتی بخشی از مردم جامعه نیازهای اولیه خود را نیز نمی توانند تأمین کنند، می توان به تجملات آن چنانی پرداخت؟ زندگی همراه با تجمل، افزون بر اینکه جامعه را دچار بحران اقتصادی می کند، آثار نامطلوب دیگری نیز دارد. بی توجهی به حقوق دیگران، ایجاد فاصله و شکاف طبقاتی و

ثروتمندان و فقیران در اموال شراکت برقرار کرده است. پس برای ثروتمندان روا نیست، مال را به سوی غیر شرکایشان برگردانند» (وسائل، ج ۶: ۱۵۰؛ دانش نامه امام علی، ج ۷: ۹۲).

امام صادق (ع) نیز خطاب به ثروتمندان فرموده است: «خداوند اگر این اموال را افزون بر نیازتان به شما بخشیده است، برای آن است که آن ها را به همان مصارفی که خود معین کرده است، برسانید؛ نه اینکه آن همه را نزد خود بیندوزید» (کافی، ج ۴: ۳۲). پس اصل مالکیت خصوصی نباید به شکل عاملی برای محرومیت بخش های دیگر جامعه به کار گرفته شود.

منابع
۱. فاضل قانع، حمیدرضا. سبک زندگی براساس آموزه های اسلامی. مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما: ۱۳۹۲.
۲. حکیمی، محمد رضا. الحیاء (ج ۴). انتشارات دلیل ما.
۳. ابروئی، جواد. دانشگاه علوم اسلامی رضوی، الگوی مصرف در آموزه های اسلامی: ۱۳۸۸.



آشنایی با گران قیمت ترین شیء جهان

پادماده

اگر جسمی را به ذرات ریز و ریزتر تبدیل کنیم و این کار را تا جایی که ممکن است، ادامه دهیم، عاقبت به چه چیزی می‌رسیم؟ روزگاری تصور می‌شد که ریزترین و بنیادی‌ترین ذره‌های عالم اتم‌ها هستند. اما کشف الکترون‌ها و پروتون‌ها این تصور را به هم ریخت. امروزه نیز می‌دانیم که ذرات ریزتری به نام «کوارک»ها وجود دارند که پروتون‌ها و نوترون‌ها را می‌سازند.

فیزیک ذرات بنیادی

به علمی گفته می‌شود که در آن اجزای سازنده ماده و برهم‌کنش میان آن‌ها مطالعه می‌شوند. ذرات بنیادی، ذراتی هستند که نمی‌توان آن‌ها را به ذره‌های کوچک‌تری تقسیم کرد. مثلاً امروزه می‌دانیم که پروتون‌ها و نوترون‌ها (ذرات سازنده هسته اتم) قابل تجزیه هستند و از ذرات کوچک‌تری به نام «کوارک» تشکیل شده‌اند. کوارک‌ها دسته‌ای از ذرات بنیادی‌اند. البته ذرات بنیادی دیگری نیز وجود دارند. مثلاً ذراتی که مربوط به حمل نیروها هستند. «فوتون»ها یکی از معروف‌ترین آن‌ها هستند. برای بررسی ویژگی‌های ذرات بنیادی، نیازمند آزمایش‌ها بی

هستیم که عمدتاً در انرژی‌های بالا می‌توان انجام داد. تنها در این صورت است که می‌توان اثرات ذرات بنیادی را آشکار کرد و به ویژگی‌های آن‌ها پی برد. «سرن» محلی است که در آن، گروه‌هایی از ملیت‌های مختلف به انجام آزمایش‌های مربوط به ذرات بنیادی می‌پردازند.

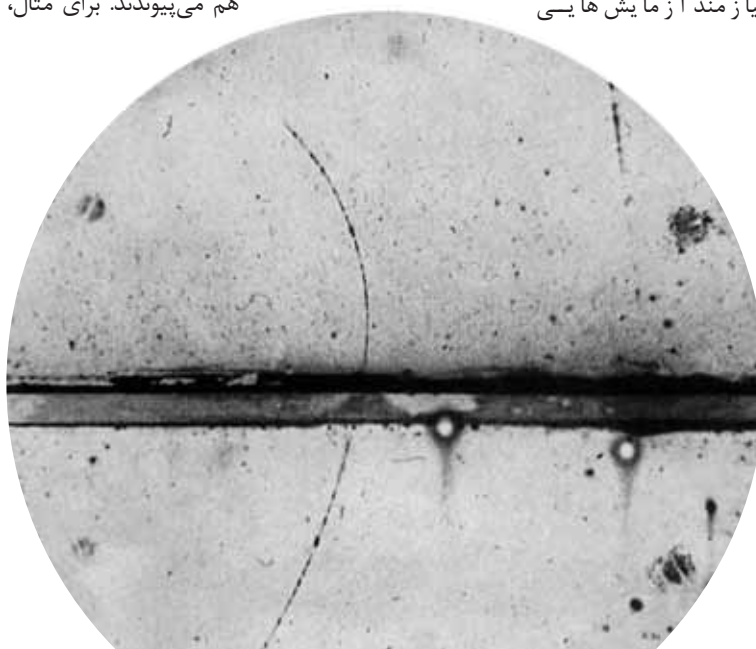
پادماده چیست؟

برای هر ذره بنیادی باردار در طبیعت ذره‌ای وابسته به آن، با همان جرم اما بار مخالف وجود دارد که پادماده آن ذره نامیده می‌شود. پادذره‌ها به هم می‌پیوندند تا پادماده را بسازند. درست مانند وقتی که ذرات ماده به هم می‌پیوندند. برای مثال،

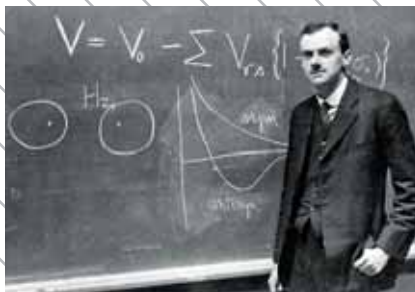
یک پوزیترون (پادالکترون) و یک پادپروتون می‌توانند اتم پادهیدروژن را بسازند. ماده و پادماده یکدیگر را جذب می‌کنند و به انرژی بسیار زیاد تبدیل می‌شوند. همین ویژگی باعث شده است که پادماده اهمیت پیدا کند. زیرا می‌توان از آن به عنوان سوخت موشک استفاده کرد. پادماده را می‌توان در آزمایشگاه تولید کرد و به نظر می‌رسد به صورت طبیعی در مرکز بعضی از کهکشان‌ها وجود دارد. البته پادماده گران قیمت‌ترین شیء روی زمین است. همین باعث غیر قابل دسترس بودن آن شده است. نخستین بار پُل دیراک، فیزیکدان انگلیسی، وجود پادماده را به طور نظری پیش‌بینی کرد. پیش‌بینی او با کشف پوزیترون (پادالکترون) به واقعیت پیوست و راه برای کشف پادنوترون و پادپروتون هموارتر شد.

کشف پوزیترون

در سال ۱۹۳۲، کارل اندرسون پوزیترون را کشف کرد. ویژگی‌هایی که این ذره داشت، دقیقاً مانند ویژگی‌هایی بود که دیراک پیش‌بینی کرده بود. همین امر باعث شد دیراک در سال ۱۹۳۳ جایزه نوبل را کسب کند. وی پس از دریافت این جایزه خطابه‌ای ایراد کرد و گفت: «احتمال دارد پروتون



«عکسی که در سال ۱۹۳۲ کارل اندرسون در اتاق ابری انداخت و برای نخستین بار اثر پوزیترون را ثبت کرد»



«پل دیراک»
فیزیک‌دان انگلیسی



سرن، بزرگترین آزمایشگاه فیزیک ذرات در جهان است که در سال ۱۹۵۴ در بخش شمال شرقی شهر ژنو در کشور سوئیس ساخته شده است. در حال حاضر هزاران دانشمند و مهندس از ۸۰ کشور دنیا در این آزمایشگاه کار می‌کنند.

تاریخچه پادماده	
رویداد	سال
پیش‌بینی وجود پادماده به صورت ریاضی	۱۹۲۸
کشف پوزیترون	۱۹۳۲
کشف پادپروتون	۱۹۵۵
کشف پادنوترون	۱۹۵۵
ایجاد پادهیدروژن در سرن	۱۹۹۵
ایجاد پادهلیم در نیویورک	۲۰۱۲

قیمت پادماده

هیچ‌چیز جز هزینه سرسام‌آور نمی‌تواند مانع ساخت پادعنصرهای سنگین‌تر شود. تولید حتی چند گرم پادماده می‌تواند هر کشوری را ورشکست کند. آهنگ فعلی تولید پادماده بین یک میلیاردیم تا ده میلیاردیم گرم در سال است. شاید در سال ۲۰۲۰ این کار با ضرب سه افزایش یابد. اقتصاد پادماده وضع خوبی ندارد. در سال ۲۰۰۴ تولید چند تریلیونیوم گرم پادماده برای سرن ۲۰ میلیون دلار خرج برداشت. در نتیجه پادماده گران‌قیمت‌ترین ماده روی زمین است. در گزارشی از سرن آمده است: «اگر تمام پادماده‌ای را که در سرن تولید شده است، کنار هم بگذاریم، انرژی کافی برای روشن کردن یک لامپ را به مدت چند دقیقه به‌دست می‌آوریم.» با این حال شاید روزی پادماده‌ها یکی از مهم‌ترین منابع تولید انرژی باشند.

در اکتبر سال ۲۰۰۰ دانشمندان ناسا طرح اولیه برای موتور پادماده را اعلام کردند. این موتور می‌توانست انرژی بسیار زیادی را با مقدار بسیار کمی از پادماده تولید کند. میزان پادماده مورد نیاز برای یک سفر یک ساله به مریخ به کوچکی یک میلیونیم گرم است. نیروی محرکه ماده-پادماده کارآمدترین نیرویی خواهد بود که تا به حال ساخته شده است زیرا ۱۰۰ درصد جرم ماده و پادماده به انرژی تبدیل می‌شود. زمانی که ماده و پادماده به یکدیگر برخورد می‌کنند، انرژی رها شده، ۱۰ میلیارد برابر سوختن هیدروژنی است که در فضاپیما شاتل استفاده می‌شود. حدود ده گرم از پادپروتون برای ارسال سفینه‌های سرنشین‌دار به مدت یک ماه به مریخ کافی است. امروزه ارسال یک سفینه بی‌سرنشین به مریخ حدود یک سال به طول می‌انجامد. در سال ۱۹۹۶، سفینه «نقشه‌بردار جهانی مریخ» برای رسیدن به مریخ یازده ماه را سپری کرد. سرعت موشکی که با موتور ماده-پادماده کار می‌کند، به انسان اجازه خواهد داد که به جایی برود که تصورش را هم نمی‌کرد که بتواند برود. این امکان وجود دارد که به مشتری و یا حتی فراتر از منظومه شمسی سفر کرد. البته هنوز برای سفر زود است.

منفی نیز وجود داشته باشد، زیرا براساس شیوه تعریف نظریه ذرات بنیادی، میان بارهای الکتریکی مثبت و منفی تقارن تمام و کمال وجود دارد. نظریه دیراک سرمنشأ پاد ذره است، زیرا داشتن جفت فقط مخصوص الکترون نیست. هر ذره باردار، پادذره دارد. پس می‌توان او را کاشف پادماده نامید.

خواص پادماده

پادماده ویژگی‌های شگفت‌انگیزی دارد که هنوز دانشمندان نتوانسته‌اند تمامی آن‌ها را کشف کنند. برای مثال، در حال حاضر دانشمندان به‌طور قطعی نمی‌دانند که پادماده در حضور جاذبه چه رفتاری از خود نشان می‌دهد یا قوانین نیوتون برای پادماده صادق است یا خیر؟ چیزی که بیشتر از همه موجب جلب توجه دانشمندان شده، تبدیل کامل آن به انرژی در اثر تماس با ماده است.

موشک پادماده

آزاد شدن انرژی بسیار زیاد در اثر برخورد پادماده با ماده، باعث شده است که دانشمندان علاقه بسیاری نسبت به پادماده نشان دهند. یکی از کار بردهای پادماده استفاده از آن به عنوان سوخت موشک است.

وقتی دنیای توپ و سینما یکی می‌شود

ورزش روی پرده

تقریباً همه ما از سینما و دیدن فیلم خوشمان می‌آید. تقریباً همه ما نیز دوست‌دار ورزش هستیم و به‌همین دلیل شاید وقتی فیلمی با موضوع ورزش مورد علاقه خود را از تلویزیون ببینیم، جذب آن شویم. اما آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که نخستین فیلم‌های ورزشی در چه ایامی ساخته شده‌اند؟ شاید هم دوست داشته باشید بهترین فیلم‌های ورزشی را تهیه کنید. به این منظور چه فیلم‌هایی را باید جست‌وجو کنید؟

قدیمی‌ترین فیلم‌های ورزشی، مستندهای بوکس بوده‌اند

در اواخر قرن ۱۹، رقابت‌های مشت‌زنی از جمله محبوب‌ترین مسابقات بودند و طبیعی بود که به محض اختراع سینما و ساخته شدن دوربین‌های فیلم‌برداری، بسیاری تصمیم بگیرند که از رقابت‌های بوکس فیلم بگیرند. به این ترتیب در ۱۴ ژوئن ۱۸۹۴ برای نخستین‌بار، دوربین‌های فیلم‌برداری به سالن‌های بوکس آمدند. اما قدیمی‌ترین فیلم مستند ورزشی که در دسترس است، مربوط به ۱۷ نوامبر ۱۸۹۴ است؛ فیلمی گلچین شده و شش دقیقه‌ای از راندهای اول تا ششم مسابقه مشت‌زنی جیمز کوربت، اسطوره مشت‌زنی و پیتور کورتنی. پس از آن هم فیلم‌برداری از رقابت‌های سنگین‌وزن مشت‌زنی به یک عادت تبدیل شد.

سینمای ورزشی، مدیون هنرمندان کمدی کلاسیک

تا قبل از دهه ۱۹۳۰ میلادی، بسیاری از فیلم‌های سینمایی بدون کلام (صامت) بودند و کمدی‌های آن روزگار نیز از این قاعده مستثنا نبودند. به‌همین دلیل، اکثر هنرمندان کمدی کلاسیک ناچار بودند که به بهترین شکل از توانایی‌های جسمی خود استفاده کنند.

«معجزه برن»

بزرگانی چون باستر کیتون، چارلی چاپلین و هارولد لویید دورانی طلایی را در کمدی کلاسیک شکل دادند و هر سه آن‌ها در فیلم‌های خود، توجه فراوانی به موضوع ورزش کردند تا برای اولین‌بار، فیلم‌های داستانی درباره ورزش شکل گیرند. اولین فیلم از این گونه فیلم‌ها در سال ۱۹۲۵ با عنوان «دانشجوی جدید الورد» با بازی هارولد لویید ساخته شد؛ فیلمی ۷۶ دقیقه‌ای با اتفاقاتی جالب و کمیک از مسابقه فوتبال آمریکایی. این فیلم به قدری مورد توجه قرار گرفت که ۲/۶ میلیون دلار (۶۷۶۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان) فروش کرد.

کیتون؛ ورزشی‌ترین بازیگر تاریخ

یک سال بعد، نوبت به باستر کیتون رسید که فیلم کمدی «باتلر مبارز» را با موضوع بوکس بسازد. کیتون بعدها در فیلم «کالج» صحنه‌هایی شاد و به یادماندنی در ارتباط با دوومیدانی، فوتبال آمریکایی و قایق‌رانی پدید آورد. او در «محکوم شماره ۱۳» از موضوع رشته گلف و در «سه دوران» از سوژه فوتبال آمریکایی استفاده کرد.

چارلی چاپلین هم بارها و بارها موضوع اسکیت و مشت‌زنی استفاده کرد. فیلم «قهرمان»



کاملاً ورزشی است و «روشنایی‌های شهر» نیز سکاسن‌هایی به یادماندنی از این رشته دارد.

ماندگارترین اثر

در سال ۱۹۸۱ فیلمی ۱۲۴ دقیقه‌ای به نام «ارابه‌های آتش» اکران شد که برای ساخت آن، سه میلیون پوند (۱۳/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان) هزینه شده بود. در این فیلم که توسط هیو هودسون ساخته شده بود، حتی یک بازیگر شناخته شده بازی نمی‌کرد، اما موضوع آن چنان جذاب بود که فیلم در حدود ۵۹ میلیون دلار (۱۵۳/۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان) فروش کرد و موفق به گرفتن جایزه اسکار شد. ماجرای فیلم مربوط به تلاش‌های هارولد آبراهامز و اریک لیبل برای قهرمانی در دوی صد متر المپیک پاریس (۱۹۲۴) و کسب عنوان



فیلم‌های مستند

تا قبل از جنگ جهانی دوم، خبری از فیلم‌های مستند دربارهٔ مسابقات جام جهانی نبود. اما پس از جنگ جهانی و با پیشرفت فناوری، برای اولین بار در سال ۱۹۵۴ مستندی دربارهٔ مسابقات جام جهانی ساخته شد که علاوه بر خلاصه‌ای از بازی‌ها، ماجرای پسری به نام **مارکو** را به تصویر می‌کشید. مارکو برای رسیدن به محل ورزشگاه فینال بازی‌ها، دشواری‌های سفر را به جان می‌خورد و شهرهای بسیاری را طی می‌کند تا به «برن» برسد. پس از آن نیز ساخت این گونه مستندها ادامه پیدا کرد.

از سال ۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ ه.ش این فیلم‌ها در سینماهای ایران نیز به نمایش درآمدند. اولین فیلم با نام «گل» مربوط به جام جهانی ۱۹۶۶، و آخرین فیلم با نام «جام جهانی ۱۹۷۴» در سینماهای ایران نمایش داده شد.

در حال حاضر نیز علاوه بر فیلم‌های مستند جام جهانی، مستندهای فراوانی دربارهٔ ستارگان توپ‌گرد ساخته می‌شود. اما معروف‌ترین مستند مربوط به فوتبال که زیرنظر «فیفا» ساخته شد، «فوتبال؛ بازی زیبا» بود که با موضوعاتی چون فوتبال در قاره‌ها، خشونت در فوتبال و... آماده شد.



بینید، و هم المپیک ۹۰ سال قبل را به صورت بازسازی شده.

ماندگارترین آثار مربوط به فوتبال

حتماً فیلم «فرار به سوی پیروزی» را دیده‌اید؛ فیلمی ساخته شده در ۱۹۸۱ با بازی **سیلوستر استالونه** و با حضور فوتبالیست‌های مشهوری چون پله، اسوالدو آردیلز، بابی مور، پل فان هیمست و... هر چند ماجرای رخ داده در فیلم و دیدار تیم ملی آلمان هیتلری با اسرای حاضر در زندان‌های آلمان در جنگ جهانی، در عالم واقعیت رخ نداده است، اما حضور بزرگان فوتبال جهان در این فیلم، سبب شهرت آن فیلم شد. از قضا موفق‌ترین فیلم مرتبط با فوتبال نیز به همان دوران باز می‌گردد: «معجزه برن».

آلمانی‌ها در سال ۲۰۰۳ فیلمی ساختند که داستان تیم ملی کشورشان در جام جهانی ۱۹۵۴ را بیان می‌کرد؛ تیمی که برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم در جام جهانی حضور می‌یافت. در همان ایام، آخرین اسرای آلمانی از زندان‌های متفقین آزاد می‌شدند و به کشور خود باز می‌گشتند. این اسرا در بازگشت به آلمان، با جامعه‌ای متفاوت نسبت به دوران قبل از جنگ روبه‌رو می‌شدند و حتی در خانواده نیز به مشکلاتی بزرگ برمی‌خوردند. داستان فیلم، رابطهٔ یکی از این اسرا را با فرزند خود نشان می‌دهد. در همان حال آلمان‌ها در جام جهانی، در مرحلهٔ گروهی از مجارستان شکست می‌خورند... فیلم با تکنیک‌های ویژه چنان جام جهانی ۱۹۵۴ را دقیق به تصویر کشیده است که می‌توانید با دیدن این فیلم، جام جهانی ۱۹۵۴ را عملاً به صورت رنگی ببینید! فیلم «یونایتد» هم که در سال ۲۰۱۱ ساخته شد، داستان اوج‌گیری باشگاه «منچستر یونایتد» را در دههٔ ۱۹۵۰ به تصویر می‌کشد؛ اوج‌گیری پسرانی که بسیاری از آنان در حادثهٔ هواپیمای منچستر یونایتد در فرودگاه مونیخ در سال ۱۹۵۸ جان باختند.

دیگر فیلم‌ها

برخی آثار ماندگار با موضوع ورزش: افسانهٔ بگرونس (گلف)؛ نادیا (ژیمناستیک)؛ لحظهٔ جاودان (هندبال)؛ جام (اسب‌سواری)؛ فرار (هاکی روی یخ)؛ طوفان تابستان (قایق‌رانی)؛ همیشه نیرومند (راگبی)؛ یخ‌زده (اسکی)؛ پسران آب (شنا)؛ فرزندان افتخار (واترپلو)؛ ...



«سریع‌ترین مرد دنیا» است. هر دو دوندۀ می‌دانند که این مسابقه، آخرین فرصت برای رسیدن به افتخار است؛ زیرا لیدل به همسر خود قول داده است که پس از این مسابقات بقیهٔ زندگی خود را صرف امور مذهبی و تبلیغ دین در نقاط مختلف جهان کند. آبراهامز هم مشغله‌های خانوادگی و تحصیلی خود را در دانشگاه دارد. اما پس از سفر این دوندگان به محل برگزاری مسابقات المپیک (فرانسه)، برای یکی از دوندگان اتفاقی پیش‌بینی نشده رخ می‌دهد.

در این فیلم، واقعیت‌های رخ داده در المپیک ۱۹۲۴ چنان دقیق به تصویر کشیده شده و بازسازی شده‌اند که حتی ساختن چنین فیلمی با امکانات دیجیتالی کنونی نیز دشوار است. اما حاصل کار هودسون چنان دقیق بوده است که هم می‌توانید فیلم سینمایی

خندهزار

آقا کوچولو

صدای مشاور

مشاور عزیز، من ساکن یک کشور دور هستم، اما به صورت اینترنتی، نشریه رشد جوان را می‌خوانم و دلم می‌خواهد مشکلم را با شما در میان بگذارم... من نمی‌دانم چرا هنوز بعضی‌ها با برخی مدهای ما جوانان مشکل دارند... مثلاً به نظر شما این مدل شلوار آویزان من چه مشکلی دارد که هر کس آن را می‌بیند، هی می‌خندد؟ این مدل خیلی هم خوب است و فقط در دو مورد خاص دردسرسازتر است... یکی وقتی سگی، گربه‌ای، جانوری دنبال آدم می‌کند و آدم می‌خواهد بدود و فرار کند، و دوم هم موقع پریدن از جوی آب! همین!

مشاور

من در این مورد حرفی ندارم، جز اینکه اگر لازم بود آدمیزاد این اندازه پا داشته باشد که شما شلوارتان را تا آنجا بالا کشیده‌اید، حتماً همین اندازه هم پا به ما داده می‌شد... همه این‌ها به کنار، در کل شما تو این حالت معذب نیستی؟ خوبی؟ راحتی؟

ابوالقاسم حالت

فل‌فل‌ها

«آینه یا سکه؟ مسئله این است!»

آن را که به پیش روی خواندی نیکو
ز نهار، به پشت سر نخوانی بدخو
من بنده آن کسم که با جمله خلق
چون آینه یک‌روست، نه چون سکه دورو!

جناب مشاور، من نمی‌دانم چرا جوان‌ها این قدر از کمبود کار می‌نالند؟ در صورتی که من فقط چند روز بعد از تمام شدن تحصیلاتم، توانستم یک کار خوب با حقوق و مزایای عالی و حتی بیمه عمر رایگان به دست بیاورم... حالا هم می‌خواهم ازدواج کنم، اما هر وقت از طرف خانواده دختری که به خواستگاری‌اش رفته‌ام، کسی برای تحقیق به محل کار من می‌آید، از دختر دادن به من پشیمان می‌شوند! به نظر شما چرا؟ یک عکس هم از محل کارم، در حالی که مشغول کار هستم، برایتان می‌فرستم... من در این کارگاه به عنوان میز کار استخدام شده‌ام!

مشاور

البته کار برای مرد عار نیست و نابرده رنج هم گنج میسر نمی‌شود، اما راستش من تا حالا فکر می‌کردم کار در معدن سخت‌ترین و خطرناک‌ترین شغل دنیاست... نگو کار به عنوان میز کار، در کارگاه نجاری، از هر شغلی دشوارتر است... برای شما آرزوی طول عمر دارم و البته اگر کسی دنبال استخدام شما به عنوان چکش و اره هم بود، پیشنهادش را سریع قبول کنید... چون هم خطرش کمتر از شغل فعلی‌تان است و هم احتمال ازدواجتان را بالاتر می‌برد!



م. مربا

لطفه‌های امروزی

جدول‌های گیج‌کننده

در نشریه «جاکارتا پست» کشور اندونزی، تصحیحی با مزه به شرحی که در پایین می‌بینید چاپ شده بود: تصحیح: امروز جواب جدول روز شنبه را چاپ کردیم. جواب جدول امروز را دیروز چاپ کردیم و خوانندگان عزیز می‌توانند جواب جدول دیروز را فردا ببینند!



- مشاور عزیز، سلام. متأسفانه مامان من خیلی وسواسی است و این وسواسی بودن به من هم منتقل شده است، طوری که دیگر شستن مداوم لباس‌ها و دست‌ها و بدنم نمی‌تواند مرا از تمیز بودن آن‌ها مطمئن کند و نازگی‌ها، چاره‌ای ندارم جز اینکه خودم با لباس‌های تنم بروم داخل ماشین لباس‌شویی و پس از انجام عملیات آبگیری، شست‌وشو و آبکشی، تر و تمیز بپرم بیرون و بروم تا فردا، که دوباره این چرخه تکرار شود... در این زمینه همه چیز خوب است و ما تقریباً همه وسایل و مهمان‌هایمان را قبل از استفاده و ورود به خانه‌مان، به همین شکل می‌شوئیم و تمیز می‌کنیم تا اینکه امروز هر کاری کردم، نتوانستم چروک‌هایم را بعد از شست‌وشو باز کنم... چندین بار خودم را اتو کردم، ولی هنوز چروک‌هایم باز نشده‌اند... لطفاً کمک کنید... این هم عکسی از تلاش من برای باز کردن چروک‌هایم بعد از شسته شدن با ماشین لباس‌شویی!

مشاور

سلام بر خانواده‌ و وسواسی‌ها! سلول‌های بدن شما در اثر غوطه‌ور شدن زیاد در آب، حالت کروی خود را از دست داده و چین خورده‌اند و تنها راه علاجش هم، نرفتن به حمام برای مدت یک سال است! فقط فراموش نکنید که قبل از نشان دادن نسخه مشاوره ما به مادر تان، حتماً اورژانس را خبر کنید!



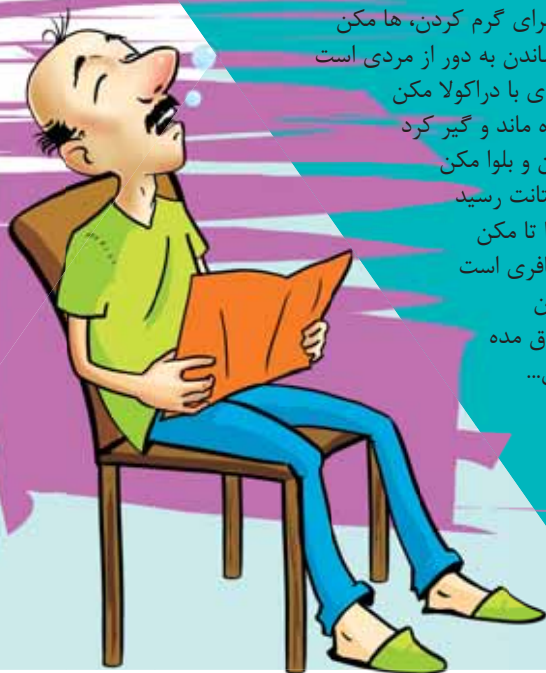
ایستگاه شعر | بتن طلایی

«توضیحات و اوضحات»

زندگی زیباست آن را زشت و نازیبا مکن
فی‌المثل با هر که رد شد بی‌خودی دعوا مکن
داد هر کس برگه‌ای را تا که امضایش کنی
تا نخواندی خوب آن را کاملاً امضا مکن
هر چه کار امروز داری مانده از دیروز توست
پس محول کار فردا را به پس فردا مکن

با کباب برگ، دوغ ناب می‌چسبد فقط
هیچ وقتی دوغ را تعویض با کولا مکن
گر تو با دروازه‌بان تک ماندی و آفساید نیست
شوت کن فی‌الفور هی این پا و یا آن پا مکن
آمدی جانم به قربانت بیا چایی بزن
لم بده اینجا تعارف این قدر با ما مکن
چای اگر جوش است آن را فوت کردن خوب نیست
آب یخ را هم برای گرم کردن، ها مکن

بچه را از دیو ترساندن به دور از مردی است
گر چنین با دیو کردی با دراکولا مکن
گر آسانسور در میان راه ماند و گیر کرد
صبر کن آرام باش و شیون و بلوا مکن
اسکناس نو اگر روزی به دستانت رسید
توی کیف پول خود بگذار آن را تا مکن
تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است
بی‌خیال مدرکت شو تکیه بر تقوا مکن
حرف من را گوش کن، این قدر من را دق مده
بعد من هر آنچه خواهی کن ولی حالا مکن...



کاریکلماتور م. سر به هوا

کوری!

علاج دهان بینی نیست

این قافله عمر

عجب!

از هیچ کس نمی گذرد

خواننده ناشی

آلبوم عکس پر می کند



ایستگاه شعر

بلبل

از اول دبستان، بابا و آب خواندیم

یک عمر روز و شب را دائم کتاب خواندیم

روزی دوتا کتاب شعر قدیمی و نو

با حال خوب یا با حال خراب خواندیم

روزی به قصد تفریح، رفتیم توی استخر

با سختی فراوان در زیر آب خواندیم

توی کتاب تاریخ هی شعر می نوشتیم

در حال شعر گرفتن جبر و حساب خواندیم

از خمسه نظامی تا ثالثش رسیدیم

از بوستان سعدی هم چند باب شعر خواندیم

حافظ خودش نوشته: «شاعر! شو ار نه روزی

کار جهان سرآید!» ما در کتاب خواندیم!

این شعرهای بد را در حین خواب گفتیم

هر چند بی نمک بود، با آب و تاب خواندیم

ایستگاه شعر

عینک طبی

آخر و عاقبت بچه های کلاس ما

یک نفر دنبال والیبال رفت

یک نفر دنبال بسکتبال رفت

هر کدام از هم کلاسی های من

در پی کاری پر از جنجال رفت

یک نفر از بس که شیمی دوست داشت

توی یک محلول ناحلال رفت

یک نفر از بچه های ایکس لارج

با رژیم لاغری، اسمال رفت

یک نفر هم فوتبالش خوب بود

بس که گل زد، تا خود فینال رفت

بعد هم از بس به پیروزی رسید

آخرش تا تیم استقلال رفت

آن یکی دنبال طنز و خنده بود

آن قدر خندید تا از حال رفت

این وسط من هی ریاضی خواندم و

کل عمرم زیر رادیکال رفت!

صدای مشاور

آقا کوچولو

مشاور جان، من مدت زیادی است که با

یک سرماخوردگی سخت دست به گریبان

هستم و هر چی هم که دوا دکترو می کنم

بهتر نمی شوم... همه این دکترهایی که به

آنها مراجعه می کنم هم یک نوع شربت به

من می دهند؟ با این دستور که روزی سه

تا قاشق بخورم... اما من می خورم و خوب

نمی شوم... با خودم فکر کردم شاید اشکال

از قاشق من باشد، چون شربت ها همه مهر

استاندارد دارند... تصویری از قاشقم را برایتان

می فرستم و منتظر راهنمایی شما هستم.

مشاور

نخیر... قاشق شما هیچ اشکالی ندارد...

اشکال کلاً از جای دیگری است که اگر

یک روز حضوری تشریف بیاورید اینجا

عرض می کنم... یعنی اگر خودم هم

نتوانم، کنار دفتر ما یک مرکز سنجش

آی-کیو هست که آنها می توانند

مشکل شما را حل کنند! راستی روی

شیشه این طور داروها نوشته شده است:

قبل از مصرف تکان دهید! راستی، این

زلزله هایی که چند وقت است کشور را

می لرزانند، مزاحم کار شما برای خوب

تکان دادن شیشه شربتتان نیست که؟!



کارگاه داستان‌نویسی

قسمت دوم

در شماره قبل در مورد انتخاب موضوع‌های پُر کشش و جذاب صحبت کردیم. اما برای اینکه مطمئن شوید ایده‌های خوبی را برای داستان شدن پیشنهاد کرده‌اید، این «چهارتا آیا» را از خود بپرسید:

۱. آیا به این ایده علاقه‌مندید؟

یادمان باشد، تمام ایده‌ها بهترین نیستند، پس بهترینشان را انتخاب کنیم؛ ایده‌ای که به آن علاقه و در مورد آن حداقل اطلاعات را داریم. برای مثال، من به ادبیات فانتزی علاقه دارم، ولی از زیر و بم آن اطلاعی ندارم. هیچ‌وقت هم دغدغه این را نداشتم که یک داستان در حال و هوای هری پاتر بنویسم. یا هیچ‌وقت به برزیل سفر نکرده‌ام، اما از دبیرستان و دانش‌آموز و روحیات و سلیقه‌های بچه‌ها چیزهای زیادی می‌دانم. ترجیح می‌دهم داستان من در مورد یک محصل باشد تا یک رستوران در برزیل. با این حساب، باید بدانید که مثلاً: آیا یک جوان ۲۵ ساله می‌تواند عضو نیروهای پلیس باشد یا نه؟ آیا برای اینکه پلیس شوی، باید به دانشگاه بروی؟ دوره آموزشی خاصی لازم داری؟ و... بیایید فعلاً در مورد ایده‌هایی صحبت کنیم و در مورد چیزهایی بنویسیم که می‌دانیم. باید دنبال ایده‌هایی بگردیم که می‌توانیم آن‌ها را خوب تعریف کنیم. اگر می‌خواهید داستان شما در سیاره مریخ اتفاق بیفتد، چاره‌ای ندارید جز اینکه تا حدودی به علم نجوم مسلط باشید.

۲. آیا ایده‌ای که به آن فکر کرده‌اید، خیلی شخصی نیست؟

شخصی نیست؟
دومین سؤالی که باید از خودمان بپرسیم این است

که: آیا این ایده بیش از اندازه شخصی نیست؟ یعنی ممکن است برای من نویسنده خیلی مهم باشد، اما برای دوستم، مسافر، دانشجو و ... هم مهم و جذاب است؟ مثل کسی نباشیم که از شستن ماشین لذت می‌برد و می‌خواهد به شما هم بفهماند که این کار جذاب‌ترین کار دنیاست! یا مثل مادری که به‌نظرش کودکش زیباترین بچه دنیاست و دوست دارد شما را با این عقیده هم نظر کند!

۳. آیا این ایده به جایی می‌رسد یا نه؟

با فرض اینکه دو شرط قبلی را رعایت کرده‌اید، حالا باید به این فکر کنیم که: آیا می‌توانیم در ذهن خود صحنه آغازین و میانی و انتهای داستان را مجسم کنیم؟ اصلاً ایده شما مثل یک دوچرخه قراضه است یا اینکه یک ماشین جدید و سر حال است؟ یعنی اینکه ایده‌های شما قدرت کشیدن ذهن خوانندگان را تا آخر داستان دارند یا نه؟

۴. آیا برای این ایده طرح داستان خوبی می‌توان نوشت؟

توضیحات و مثال‌های مربوط به طرح داستان را در شماره آذرماه بخوانید. یک ماه فرصت خوبی است تا به موضوع‌هایی که در ذهن‌تان بال‌بال می‌زنند، خوب فکر کنید.

ماه بیتا

سال‌ها از آن روزها گذشته، اما من هر بار که هلال ماه را می‌بینم، به یاد بیتا عابدینی می‌افتم.

روز اول که چشم بچه‌ها - که من هم جزو آن‌ها بودم - به بیتا افتاد، شروع کردند به پیچ‌پیچ کردن و زیر لبی درباره‌ او حرف زدن. عابدینی به روی همه لبخند می‌زد؛ لبخندهای گشادی که وسط هوا می‌ماسیدند؛ چون هیچ‌کس روی خوش به او نشان نمی‌داد. وقتی دید هیچ‌کس تحویلش نمی‌گیرد، مثل یخ و رفت و تنها سر جایش نشست. ما خیلی دوست داشتیم درباره‌ او حرف بزنیم. مرجان گفت: «من که اصلاً ازش خوشم نمی‌یاد.»

من گفتم: «منم همین‌طور.»

سودی گفت: «دیدم چه جوری می‌خنده. لج آدم رو درمی‌یاره.»

سولماز گفت: «چه قدر هم با اون لباساش پز می‌ده!»

عابدینی متوجه بود که ما درباره‌ او با هم حرف می‌زنیم، و ما از اینکه می‌دیدیم می‌توانیم او را ناراحت کنیم، خوش حال بودیم.

زنگ اول فارسی داشتیم. خانم حسینی، دبیرمان، همه ما را می‌شناخت. حاضر غایب کرد تا رسید به اسم عابدینی.



رفتن به آن طرف آب توی دلشان بود، می رفتند و از او سؤال هایی درباره کشور سوئد می پرسیدند. برایشان خیلی جالب بود که چرا یک نفر که آن ور آب بوده، آمده این ور آب. ما کم کم به عابدینی عادت کردیم، اما بین خودمان راهش نمی دادیم. او از جنس ما نبود. لباس های خیلی شیکی می پوشید. سوئدی، انگلیسی و آلمانی بلد بود و هنوز هم گاه گاهی از آن لبخندهای گل و گشاد می زد. یک روز خانم حسینی عابدینی را صدا کرد تا انشایش را بخواند. موضوع انشا آزاد بود.

عابدینی گفت: «این نوشته مال وقتی که در سوئد بودم» و خواند: «کنار پنجره نشسته ام و چراغ های شهر را نگاه می کنم. شهری که از سه سالگی در آن زندگی کرده ام. نمی دانم چرا گاهی این قدر دلم می گیرد. شاید برای اینکه می دانم من در اصل به اینجا تعلق ندارم. من به سرزمینی تعلق دارم که آفتابش گرم و درخشان است و مردمی دارد که قلب هایشان مثل آفتابش است. نمی توانم بگویم مردم اینجا مهربان نیستند، اما مثل ما نیستند. گاهی که اشعار دل نشین فارسی را می خوانم، می بینم اشک توی چشم های پدر و مادرم حلقه زده. خوش حالم که زبان زیبایی فارسی را یاد گرفته ام و می توانم از این اشعار زیبا لذت ببرم. تا به حال سه بار به ایران سفر کرده ام و دلم برای آنجا پر می کشد...»

انشای عابدینی که تمام شد، کلاس ساکت بود و دیدم چشم های بعضی از بچه ها پر از اشک شده. حتی خانم حسینی هم تحت تأثیر قرار گرفته بود. بعد از کلاس همه دور عابدینی جمع شدیم و با او حرف زدیم. هر کس از او چیزی می پرسید و او به سؤال های ما با مهربانی جواب می داد و خیلی خوش حال به نظر می رسید. فهمیدیم پدرش استاد فیزیک است و بعد از ۱۳ سال زندگی در سوئد، بالاخره تصمیم گرفته در ایران زندگی کند و به دانشجویهای ایرانی درس بدهد. از آن روز عابدینی هم یکی از ما شد. زنگ های تفریح گاهی یک بازی جالب می کردیم. کلاس به دو دسته تقسیم می شد و از هر گروه یک نفر پای تخته می رفت. تخته را دو قسمت می کردیم. موضوعی برای نقاشی به آن دو نفر می دادیم و هر کدام سریع تر آن را می کشید، برنده بود. بعد از چندبار بازی امتیازهای دو گروه را جمع می زدیم و گروه بازنده باید گروه برنده را به خوراکی دعوت می کرد. آن روز عابدینی و من انتخاب شده بودیم و موضوعی که به ما دادند، حالت های متفاوت ماه بود. تقریباً هر دو با هم نقاشی مان را تمام کردیم. اما من دیدم بچه ها سروصدا راه انداخته اند. اول فکر کردم نقاشی من اشکالی دارد، اما فهمیدم عابدینی هلال ماه را به صورت عمودی کشیده. عابدینی گفت: «نه، اشتباه نکرده ام. در کشورهای اسکندیناوی هلال ماه همیشه به این شکل است.»

و من فکر کردم چه قدر برای کسی که این همه کشورش را دوست دارد، سخت بوده در جایی زندگی کند که همه چیزش، حتی هلال ماهش، با اینجا فرق دارد. و از آن روز سعی کردم بیشتر با او دوست باشم.

حالا سال ها از آن روزها گذشته است، اما من هر بار که هلال ماه را می بینم، به یاد بیتا عابدینی می افتم.

عابدینی از جایش بلند شد. می خواست به خانم حسینی هم از آن لبخندها بزند، اما جلوی خودش را گرفت. خانم حسینی به او گفت خودش را معرفی کند. عابدینی هم خودش را معرفی کرد. خانم حسینی به عابدینی گفت: «کتابت را باز کن و هر صفحه ای را که آمد بخوان!» عابدینی با لهجه می خواند و ما خیلی دلمان می خواست به لهجه اش بخندیم. اما آن قدر بلند و جدی می خواند که خنده توی دل هایمان گیر کرد. خانم حسینی به او گفت: «عابدینی، شما کمی لهجه داری. فکر می کنم خارج از کشور بوده ای.» عابدینی گفت: «بله خانم. من و خانواده ام در کشور سوئد زندگی می کردیم و تازه به ایران برگشته ایم.» خانم دبیر از او پرسید، چه طور زبان فارسی را فراموش نکرده ای و عابدینی گفت مادرش با او کار می کرده و هر سال می رفته به سفارت ایران امتحان می داده. خانم دبیر گفت: «به کشور خودت خوش آمدی عابدینی.» اما ما نمی توانستیم او را قبول کنیم. تک و توکی از بچه ها که آرزوی



با تعریف همین واژه از دید یک نظریه پرداز غربی بسیار متفاوت باشد. بنابراین، باید مشخص کنیم دقیقاً دنبال چه چیزی هستیم: «مطالعه ضرورت حجاب به عنوان امری دینی، براساس نظریات شهید مطهری.» اما گاهی زمان و مکان نیز در قابل اندازه گیری شدن پژوهش بسیار مؤثرند. باید مشخص کنیم قصد داریم موضوع مورد نظرمان را در تهران سال ۱۳۹۳ مطالعه کنیم، یا همدان ۱۳۶۹؟ چراکه مکان و زمان براساس منطق ارسطویی مهم ترین عناصر شکل دهنده به معنا هستند.

۳. واقعی باشد

برخی دانش آموزان گمان می کنند که بهترین ایده ها دشوارترین و عجیب ترین آن ها هستند: «من قصد دارم سفینه ای فضایی بسازم.» این کاملاً نادرست است. چراکه گاهی اختراعات بسیار ساده، زندگی بشر را متحول می کنند. کافی است به اطرافتان نگاه کنید و مشکلاتی را که با آن ها سر و کار دارید، شناسایی کنید. این مشکلات و راه حل احتمالی شما برای برطرف کردن آن ها، باید کاملاً مبتنی بر شرایطتان باشد. ایده های دانش آموزی باید با هزینه کم به سرانجام برسند. معمولاً طرح هایی که به آزمایشگاه های فوق پیشرفته و هزینه های بالا نیاز دارند، برای دوره دانشجویی مناسب اند. چراکه اغلب آن ها در دوره دانش آموزی به سرانجام نمی رسند.

۴. به شرایط و زمانه مربوط باشد

هر ایده پژوهشی، هر قدر که بتواند مشکلات به روزتری از جامعه را نشانه برود، اهمیت بیشتری دارد. برای مثال، جامعه ای که طاعون دارد مردم آن را از پا درمی آورد، ممکن است اهمیت زیادی به اختراع فلاسک جدید چای ندهد.

۵. در زمان کوتاه قابل اجرا باشد

پژوهش های دانش آموزی بهتر است حداکثر در طول دو سال به سرانجام برسند. پژوهش های طولانی مدت برای دوره دانشجویی و پس از آن مناسب ترند.

کدام موضوعات پژوهشی در اولویت هستند؟

برای شناخت دقیق موضوعاتی که پرداختن به آن ها در اولویت است، به سراغ حجت الاسلام و المسلمین محمدجواد قاسمپور رفتم که در دوره دانش آموزی رتبه اول معارف اسلامی

تکنیک های تحقیق دانش آموزی

روش اسمارت

در شماره قبل به بررسی اهمیت پژوهش پرداختیم و دانستیم که «ایده» رکن اصلی هر پژوهش است. حال به بررسی دقیق ملاک های تشخیصی ایده خوب از بد می پردازیم. به راستی کدام ایده اهمیت بیشتری دارد؟ کدام ایده قابل اجراست؟ تلاش خواهیم کرد روش های ایده یابی را نیز آموزش دهیم. در این شماره، با طرح پژوهشی دو دانش آموز ایرانی هم آشنا می شویم.

کدام ایده خوب است؟

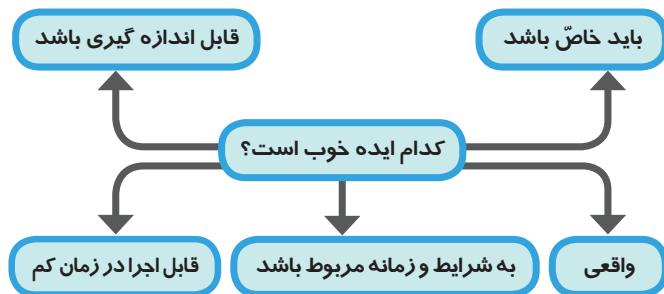
پیش از این گفتیم که ایده های پژوهشی برای حل مشکلات جامعه شکل می گیرند. اما تعداد مشکلات کم نیست. از کجا بدانیم کدام مشکل در حال حاضر و در ایران در اولویت است که نسبت به حل آن در پژوهشمان اقدام کنیم؟

در کل، برای شناخت ایده خوب از بد روش های گوناگونی ارائه شده اند. در اینجا «روش اسمارت» را برگزیده ام که شامل پنج بخش است:

تعداد انگشت های دست می رسد؟ خاص بودن یک ایده معمولاً با نوع کاربرد آن سنجیده می شود. فرض کنید اختراع شماره یک می تواند سالانه جان ۲۰ نفر را نجات دهد. اما اختراع شماره دو مربوط به رفع مشکلی از بیماران دیابتی است و سالانه جان دو میلیون نفر را نجات می دهد. طبیعی است که اختراع دوم خاص تر محسوب می شود.

۲. قابل اندازه گیری باشد

گاهی دیده می شود دانش آموزان موضوعاتی را انتخاب می کنند که غیرقابل پژوهش اند.



۱. خاص باشد

این اصطلاح را بارها شنیده ایم. اما چه ایده ای خاص است؟ آیا این جمله یعنی ایده ای را انتخاب کنیم که تاکنون کاملاً ناشناخته بوده است؟ اصلاً مگر شمار چنین ایده هایی به

برای مثال می گویند: «من می خواهم درباره حجاب مطالعه کنم.» باید بدانیم: بسیاری از کلمات تعریف روشنی ندارند و تعریف آن ها به نظریه پردازشان وابسته است. مثلاً ممکن است تعریف حجاب از دیدگاه شهید مطهری



بهمنی بزرگ به وسیله دو سنگ کوچک

حدود اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۲ بود که **امیر محمد نصرالهی** (سمت راست) و **احسان اعظمی** (سمت چپ) را در «پژوهش سرای جوان منطقه ۲ تهران» دیدم. از مدرسه‌ای دولتی آمده بودند و ایده نه چندان خوبی درباره یک آزمایشگاه مجازی شیمی داشتند. همان موقع براساس «روش اسمارت» شروع به ایده‌یابی دوباره کردند و در نهایت به اینجا رسیدند که براساس «سیستم پردازش ابری» (CloudSystem Matrix-CSM) به طراحی نرم‌افزاری برای کنترل ترافیک تهران دست بزنند (مشکل ترافیک را در تهران

به عنوان ایده‌ای با شاخص‌های روش اسمارت تطبیق دهید تا اهمیتش معلوم شود). این دانش‌آموزان بحمدالله و با تلاش توانستند رتبه دوم رشته رایانه پانزدهمین دوره «جشنواره جوان خوارزمی» را کسب کنند.

جالب اینجاست که پس از جشنواره خوارزمی، انرژی بیشتری برای به سرانجام رساندن ایده‌هایشان پیدا کردند. چند روز پیش هم در نامه‌ای الکترونیکی برایم نوشتند که دست به کار طراحی و ساخت نرم‌افزاری برای تبدیل صوت به نوشتار در زبان فارسی شده‌اند. طرح اول امیرمحمد و احسان در حال تجاری‌سازی است و ان شاءالله می‌تواند به بهبود مشکلات ترافیکی در تهران کمک کند.



جشنواره خوارزمی را کسب کرد و بعد در حوزه علمی تحصیلات خود را ادامه داد. ایشان در حال حاضر چندین و چند رتبه جهانی و بین‌المللی در جشنواره‌های فیلم‌سازی و انیمیشن‌سازی دارد. پرسیدم: «به عقیده شما بهترین نوع پژوهش دانش‌آموزی چیست و چه موضوعاتی در پژوهش‌های دانش‌آموزی می‌توانند برای جامعه ما ارزشمندتر و پرکاربردتر باشند؟»

حجت الاسلام قاسمپور پاسخ داد: «پژوهش‌ها می‌توانند فقط یک ثمره علمی نداشته باشند، بلکه با نتایج علمی، نتایج عملی نیز به دنبال داشته باشند. این مهم می‌رساند که بهترین نوع پژوهش، پژوهش کاربردی است.

از میان پژوهش‌های کاربردی برای دانش‌آموزان، شاید بتوان گفت جدی‌ترین و مبنایی‌ترین نوع پژوهش‌های کاربردی، پژوهش‌های علوم اسلامی و انسانی هستند. پژوهش‌های اسلامی دانش‌آموزی، از یک سو می‌توانند مسیر تحول علمی و عملی خود دانش‌آموز را هموار سازند، و از سوی دیگر، نیازهای ملی و بین‌المللی نظام اسلامی را پوشش دهند. به بیان دیگر، ایرادی که بر بیشتر پژوهش‌های حال حاضر ایران وجود دارد این است که پژوهش‌ها مشکلات جامعه ما را نشانه نمی‌روند.»

«فقط هوامو داشته باش»

ماهرخ همتی

سلام خانم اکبری،

این اولین باری است که برایتان ایمیل می‌زنم. اول خجالت می‌کشیدم، اما آتوسا ترغیبم کرد که این موضوع را با شما در میان بگذارم.

قضیه از این قرار است: امروز وقتی وارد مدرسه شدم، مژگان منصوری دم در منتظرم بود. ما هرگز با هم صمیمی نبودیم، اما هم کلاسی‌های خوبی بودیم. خیلی مضطرب بود و می‌خواست خصوصی با من حرف بزند. قبل از آنکه زنگ صف را بزنند، با هم به کلاس اول ۲ رفتیم. پشت در آن کلاس فضای خوبی برای قایم شدن هست. التماس می‌کنم به خانم اشتری مخفیگاه ما را لو ندهید! زنگ به صدا درآمد و کمی بعد صدای پای خانم اشتری را شنیدیم که کلاس‌ها را چک می‌کرد. وقتی از کلاس ما دور شد، در را بستیم و منتظر شنیدن حرف‌های مژگان شدم. زد زیر گریه و یک مشکل خانوادگی را که برایش پیش آمده بود، تعریف کرد. خودش امشب برایتان در ایمیل ماجرا را کامل تعریف می‌کند. وقتی پرسیدم چه کمکی از دست من برمی‌آید، گفت: «امروز سر امتحان میان ترم زبان، فقط هوامو داشته باش.» مژگان همیشه با زبان مشکل داشت، اما با شرایط پیش آمده، حتی یک کلمه هم درس نخوانده بود. اول که مشکلم را برایش تعریف کرد، تعجب کردم چرا با من در میان گذاشته است، اما بعد از درخواستش، کاملاً متوجه دلیلش شدم. زبان من همیشه ۲۰ بدون ارفاق بوده و هست. دلم برایش سوخت. در این سه سال که هم کلاسی بوده‌ایم، این اولین درخواستش از من بود. از دستم عصبانی نباشید لطفاً!

قرار شد سر جلسه ورقه‌هایمان را جابه‌جا کنیم. روی صندلی دست چپم نشست. ۱۵ دقیقه اول تندوتند جواب‌ها را می‌نوشتیم. سرم را بالا آوردم، خانم کاشیگر بالای سر یکی از بچه‌ها بود و مرا نمی‌دید. طی یک عملیات ضربتی، ورقه‌ها را جابه‌جا کردیم. پنج دقیقه گذشت. خانم کاشیگر بین صندلی‌ها قدم می‌زد. دست‌هایم عرق کرده بود و به شدت می‌لرزید. با خط خیلی بدی می‌نوشتیم. سعی می‌کردم مثل خط خودم نباشد. بعد از چند دقیقه باد شدیدی وزید و پنجره کلاس را محکم بست. از ترس تکان سختی خوردم و ورقه‌ام، یعنی ورقه مژگان، از روی میز درست زیر پای خانم کاشیگر افتاد. ورقه را برداشتم. لبخند زنان داشت به طرفم می‌آمد، به ورقه نگاه کرد و فاجعه اتفاق افتاد. از آنجا که ما هیچ کدام اهل تقلب نبودیم، هر دو در اول کار، اسممان را بالای ورقه‌هایمان نوشته بودیم!

فردا باید با والدین به مدرسه برویم. خواهش می‌کنم شما واسطه شوید. فردا با خانم کاشیگر صحبت کنید. قسم می‌خورم که در درس زبان به مژگان کمک کنم. قسم می‌خورم که این‌بار، اولین و آخرین‌بار باشد.

با تشکر
مریم رسولی



رفقایان را بچسبید

بین دوست و رفیق فرق هست. برای روشن تر شدن موضوع، مثلاً اگر شما سکندری بخورید و از پله‌ها پایین پرت شوید و گردنتان دربرود، اگر دوستان همراهتان باشد، رنگش می‌پرد، احتمالاً جیغ می‌کشد، می‌دود بالا سرتان، کمک خبر می‌کند، سعی می‌کند شما را زنده نگه دارد و... ولی اگر جای او رفیقان پشتتان باشد، تنها واکنشی که نشان می‌دهد این است که دلش را بگیرد و قارتقارت بزند زیرخنده. در نهایت، شما در آن قسمت سناریو که دوستان پشتتان بود، می‌میرید، ولی در آن قسمت که رفیقان کنارتان بود، بلند می‌شوید و خودتان را می‌تکانید و به او می‌گویید: «زهرمار» و هر جفتان با هم می‌خندید. امتحانش هم مجانی است، ولی من توصیه‌اش نمی‌کنم؛ چون انصافاً جا انداختن گردن خیلی درد دارد، مخصوصاً اگر رفیقان مثل رفیق من ناشی باشد. مبدأ دوستی را راحت می‌توانید پیدا کنید. مثلاً می‌شود این سؤال را پرسید: «با اون یارو کجا دوست شدی؟» یا می‌توانید بپرسید: «با فلانی کی دوست شدی؟»

ولی اگر خودتان را هم هلاک کنید، نمی‌توانید بپرسید: «با فلان کس کی/ کجا رفیق شدی؟» رفیق شدن زمان ندارد. هر آدمی را که بتوانید به او سلام کنید، تقریباً دوستان حساب می‌شود.

سرویس هفت صبح

هفت و پنج دقیقه صبح: سرویس رسیده جلوی خانه سلیمی. آقا جواد راننده هرچه به خانه‌شان تلفن می‌زند، کسی گوشی را بر نمی‌دارد. پس مجبور می‌شود که در ماشین را باز کند و هیكل درشتش را به زحمت از ماشین بکشد بیرون و برود دم در خانه‌شان. وسط راه که می‌رسد می‌ایستد و سر کچلش را می‌خاراند و به خانه‌ها نگاه می‌کند. نمی‌داند باید کدام در را بزند. برمی‌گردد توی ماشین.

هفت و ده دقیقه: آقا جواد ماشین را روشن کرده و می‌خواهد بدون سلیمی راه بیفتد که بشردوست در عقب سمت شاگرد را باز می‌کند و آقا جواد می‌زند روی ترمز. هرچه به بچه‌ها می‌گوید در را ببندند، کسی گوش نمی‌کند. آقا جواد تهدید می‌کند که به مادرهایشان تلفن می‌زند و جریانی را می‌گوید. بچه‌ها توجهی نمی‌کنند. او مجبور می‌شود دوباره خودش را از ماشین بکشد بیرون.

هفت و پانزده دقیقه: آقا جواد لایخ‌کنان و با زحمت هیكل درشتش را می‌رساند به در عقب و آن را می‌بندد. قفل کودکش را هم می‌زند. وقتی



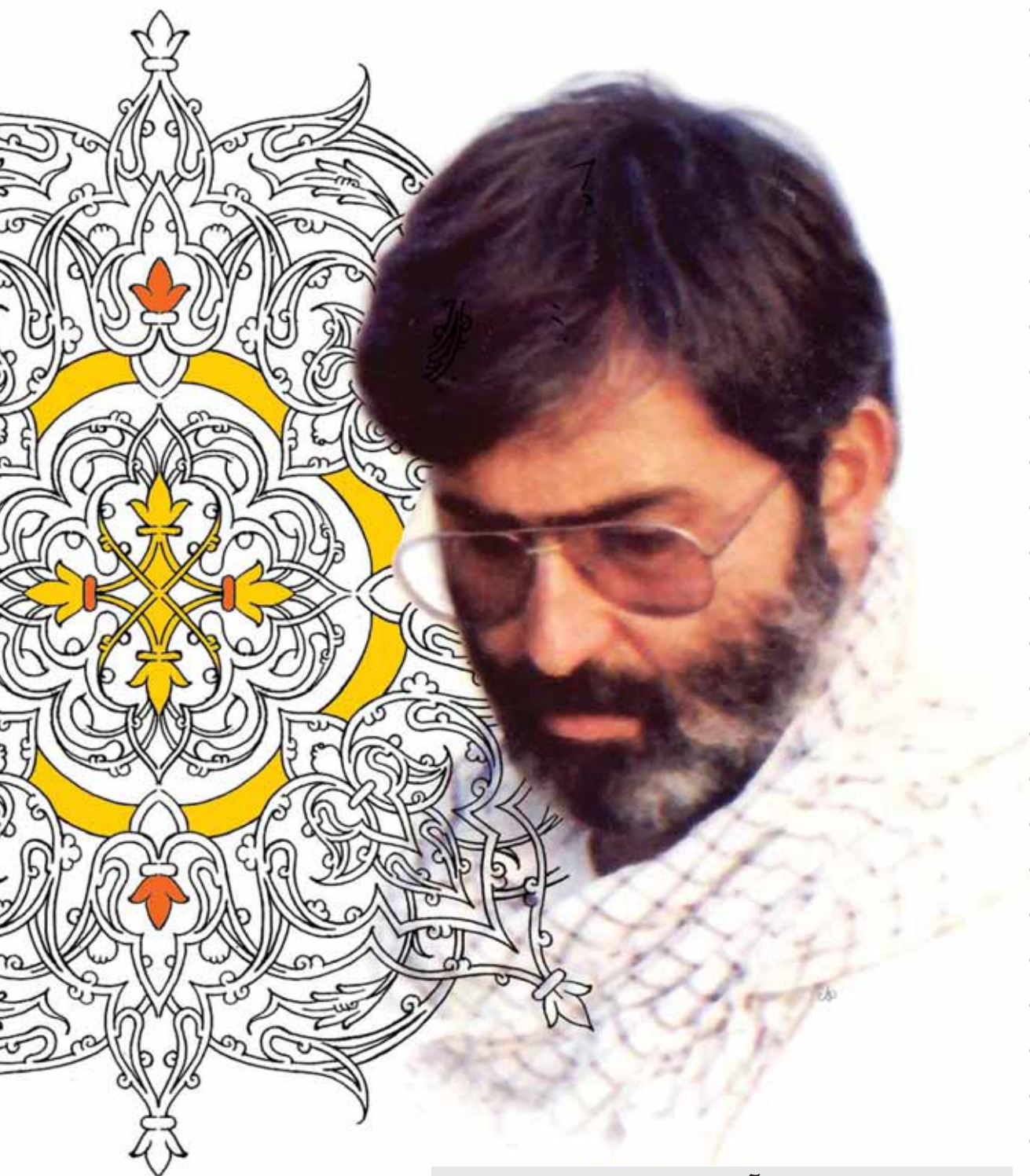
مهدی ولیزاده

ولی رفیق دوستی است که دگردیسی دارد. یکپهلو نمی فهمید چه می شود که مثل دیجی موم تغییر حالت می دهد و می شود رفیق. زمانش را هیچ کس نمی داند، تا آخر عمر هم شاید یک یا دو بار اتفاق بیفتد. پس وقتی می گویند رفقای تان را بچسبید که گم نشوند، دلیل خوبی برایش دارند. جدای از این حرف ها، سعی کنید کمی هم ورزش کنید که بدنتان قوی شود تا وقتی تنهایی از پله ها پرت می شوید هم بتوانید زنده بمانید



تارا خسروی

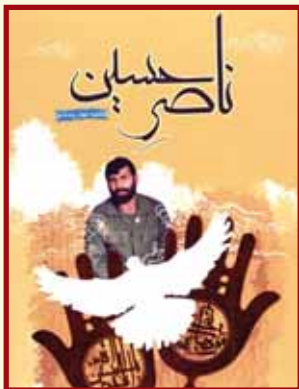
برمی گردد توی ماشین، لبخند پیروزمندانهای از توی آینه تحویل بچه ها می دهد و دستش را می برد سمت استارت. اما کلید سرچایش نیست! بچه ها ریز زیر می خندند. **هفت و بیست دقیقه:** آقا جواد صورتش قرمز شده و از بچه ها می پرسد که کلید دست کدامشان است؟ بچه ها هر سه نفر با هم می گویند که نمی دانند و شانه هایشان را بالا می اندازند. آقا جواد می گوید به جهنم و تلفنش را بیرون می کشد تا به خانواده های بچه ها زنگ بزند. **هفت و نیم:** سلیمی خواب آلود و نامرتب از خانه بیرون می زند و بدو بدو خودش را به ماشین می رساند. بچه ها هورا می کشند. آقا جواد چیزی نمی گوید. یکی از بچه ها یواشکی کلید را می اندازد روی پای او، سلیمی سوار می شود و همه با هم می روند سمت مدرسه. **هفت و چهل دقیقه:** هر چهار نفرشان توی دفتر ایستاده اند و به خاطر دیر رسیدن جریمه می شوند. وقتی که از دفتر بیرون می آیند، با هم تادم در کلاس مسابقه می گذارند.



شهید سید مرتضی آوینی

مردی از جنس بلور

شهید ناصر جمال بافقی



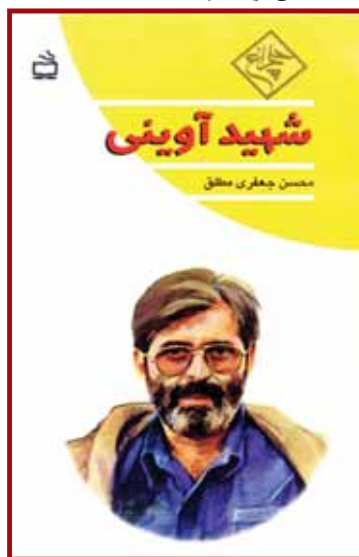
ناصر جمال بافقی ساکن کربلا بود. نوجوان بود که صدام خانواده او را از عراق بیرون کرد. قبل از انقلاب به سربازی رفت و بعد تولیدی راه انداخت. با شروع جنگ کار را رها کرد و سر از جبهه درآورد. استعداد و خلاقیت حاج ناصر سالها راهگشای بسیاری از پروژه‌های موشکی شد. عاقبت در ۳۱ مرداد سال ۱۳۸۸ (ه.ش) مصادف با ۱ رمضان سال ۱۴۳۰ (ه.ق) در سن ۵۳ سالگی به شهادت رسید.

پدر هر سال جز برای پارو کردن برف پشت بام و شستن فرش، یک بار دیگر هم چکمه‌های لاستیکی سیاهش را می‌پوشید؛ آن هم همراه لباس مشکی‌هایش. آن سالها آشپزخانه هیئت، همان زمین خاکی پشت امامزاده بود. آب برنج و سبزی و رفت‌وآمد و شست‌وشو، زمین را گل و شل می‌کرد. عصر به عصر، ناصر و علی و باقی بچه محل‌ها، هیزم‌ها را می‌گذاشتند زیر دیگ‌ها و تا دود چشمشان را به گریه نمی‌انداخت، آتش آتش نمی‌شد. ولی باقی کارها با پدرها بود. جوان‌ها می‌رفتند پی برنامه‌ریزی دسته سینه‌زنی و جور کردن کم و کسری حسینی. فقط یک‌بار که گفتند: «ناصر دست‌های پدرت سوخته»، ناصر خودش را مثل برق رساند پشت امامزاده و تا آخر شب جای پدر کار کرد. خاک زیر دیگ گل شده بود و دیگ پر از آب جوش و برنج کج شده بود. پدر با دست‌هایش دیگ را نگه داشته بود تا زیرش چیزی بگذارند.

زمین افتاد. سید و دیگر اعضای گروهش نتوانستند لحظه‌ای مکث کنند؛ زیرا عراقی‌ها به دنبالشان بودند. پیکر مجروح مرادی در همان جا ماند تا به شهادت رسید. سید غمگین و خسته با خود می‌گفت: «نمی‌دانم چرا من نرفتم؟ چرا تیر به مرادی خورد و شهید شد، اما من شهید نشدم.» از اینکه به جای او کس دیگری شهید شده بود، حسرت می‌خورد و بغض گلویش را می‌فشرده. او در پایان آن روز به گوشه‌ای رفت و پس از مدتی خلوت کردن با خود، این جملات را در دفترچه‌اش نوشت: «در عالم رازی هست که جز به بهای خون فاش نمی‌شود. شهدا از دست نمی‌روند؛ به دست می‌آیند.»

پی‌نوشت:

* منطقه‌ای در شلمچه



گروه قصد داشت به جزیره «بوارین» برود. غروب فرا می‌رسید. گروه باید برای فیلم‌برداری هرچه زودتر حرکت می‌کرد؛ اما هیچ راهنمایی پیدا نمی‌شد. بچه‌ها از رفتن منصرف شدند. سید مرتضی که نظر جمع را به نظر خود ترجیح می‌داد، با آنکه لازم می‌دانست به بوارین بروند، سکوت کرد و با بقیه از خط به عقب برگشت. در راه، صحبت از بوارین شد و اینکه عراق در آنجا امکانات زیادی آورده بود. سید گفت: «ای کاش به آنجا می‌رفتیم.»

همین که بچه‌ها فهمیدند نظر سید برخلاف نظر آن‌ها بوده ولی رعایت حال آن‌ها را کرده است، از همان جا راه بوارین را در پیش گرفتند. آتش دشمن لحظه‌ای قطع نمی‌شد. عراق همه توانش را به کار گرفته بود تا بوارین را پس بگیرد. در راه آمبولانسی را دیدند که به آنجا می‌رفت. راننده آمبولانس گروه کوچک آن‌ها را سوار کرد و راهنمایی آن‌ها را برعهده گرفت. سید و دیگران فکر می‌کردند راننده منطقه را می‌شناسد و می‌تواند آن‌ها را تا خط ببرد. به همین خاطر، به او اطمینان کردند و با او راهی شدند. اما راننده اشتباه کرد و آن‌ها را نزدیک عراقی‌ها برد. گروه پیاده شد و به سوی یک نخلستان رفت؛ بی‌خبر از آنکه پشت هر نخل، یک عراقی کمین کرده و منتظر آن‌هاست. آن‌ها وقتی متوجه عراقی‌ها شدند، یا به فرار گذاشتند. دشمن هم به سوی آن‌ها شلیک کرد. تیرها زوزه‌کشان از بالای سر سید مرتضی می‌گذشتند و کنار بچه‌ها به زمین می‌خوردند.

ناگهان یکی از بچه‌ها تیر خورد و بر

سال‌شمار زندگی

۱۳۲۴ سال تولد

۱۳۵۴ پایان تحصیلات در رشته معماری

۱۳۵۷ سوزاندن دست‌نوشته‌ها و همه آثاری که تا آن زمان از خود به جا گذاشته بود.

۱۳۵۸ پیوستن به جهاد کشاورزی

۱۳۶۲ آغاز ساخت فیلم‌های روایت فتح

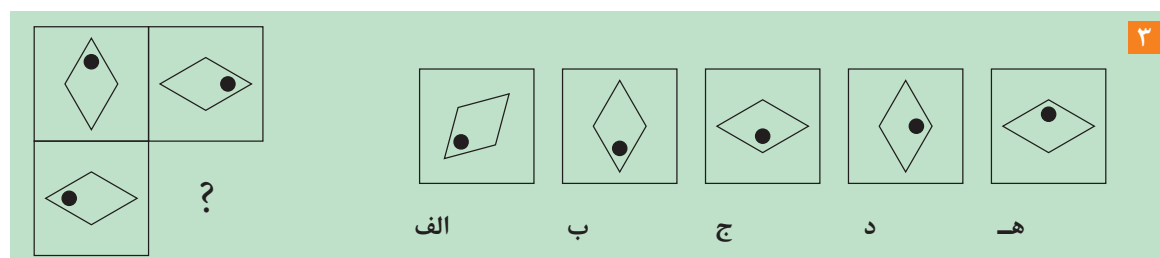
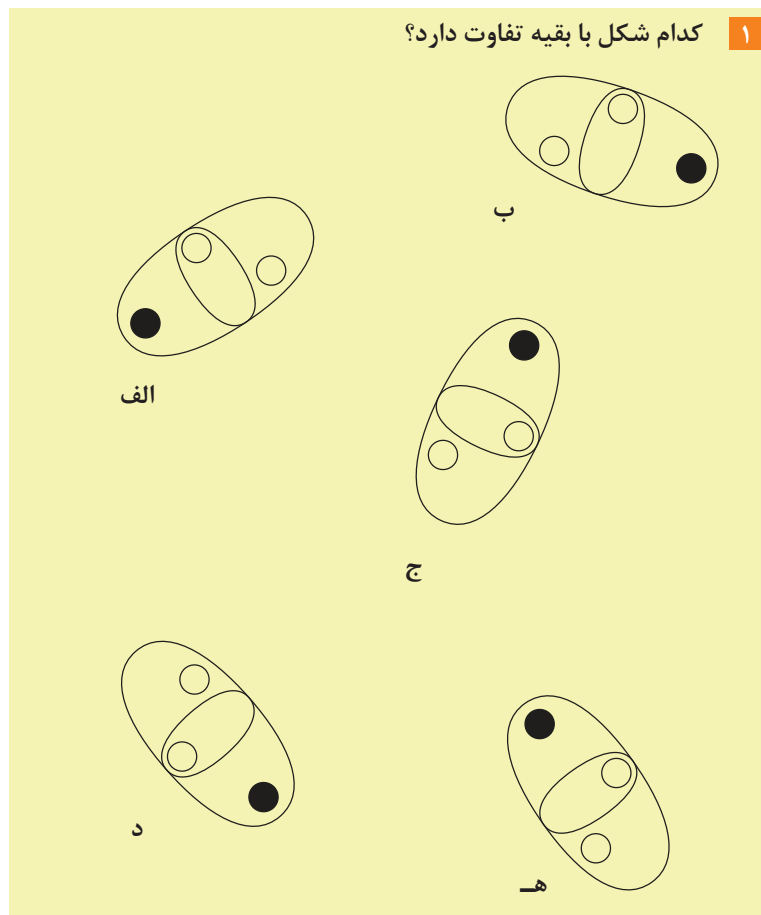
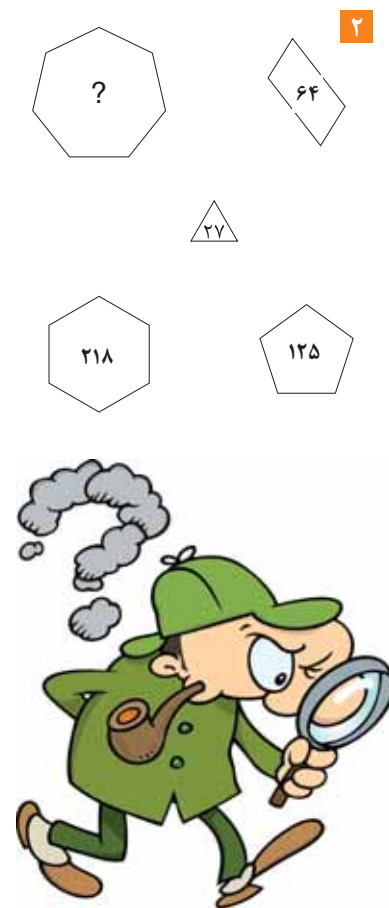
۱۳۶۷ همکاری با حوزه هنری

۱۳۶۹ تأسیس دفتر تحقیقات و مطالعات دینی هنر حوزه هنری

۱۳۷۲ شهادت

خوراک مغز

- این مجموعه برای هر کس منحصربه‌فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:
۱. **آمادگی:** تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.
 ۲. **پرورش موضوع:** وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.
 ۳. **یافتن راه‌حل:** در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه‌حل را پیدا می‌کند.
 ۴. **تأییدیه گرفتن:** حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی و همه احتمالات را ارزیابی می‌کند.
- در ادامه، برای آزمایش خلاقیت ذهن شما، سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.



५



ج

८

5

1

15

✓



١

७

2

4



گذری کوتاه بر تاریخ نمایش در ایران، هنرهای نمایشی و نمایش‌های مذهبی و گذری کوتاه بر معماری تکیه و آشنایی با تکایا؛ تکیهٔ امیرچخماق، تکیهٔ دولت، تکیهٔ معاون‌الملک و...

معماری تکایای ایرانی / الهه ذوقی / تهران / طحان / ۱۳۹۱

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۳۱۹۱



خیام زندگی خود را ننوشته و کسی از شاگردان یا دوستان او نیز به چنین کاری دست نزده است. از این رو جریان زندگی او در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. در این کتاب سعی شده است که خیام شاعر، خیام ریاضی‌دان و خیام اختر شناس و خیام فیلسوف و هنرمند یک‌جا دیده شوند.

حکیم نیشابور / حجت‌الحق حسینی ایرانی / اسفندیار معتمدی / تهران / مدرسه. ۱۳۹۲

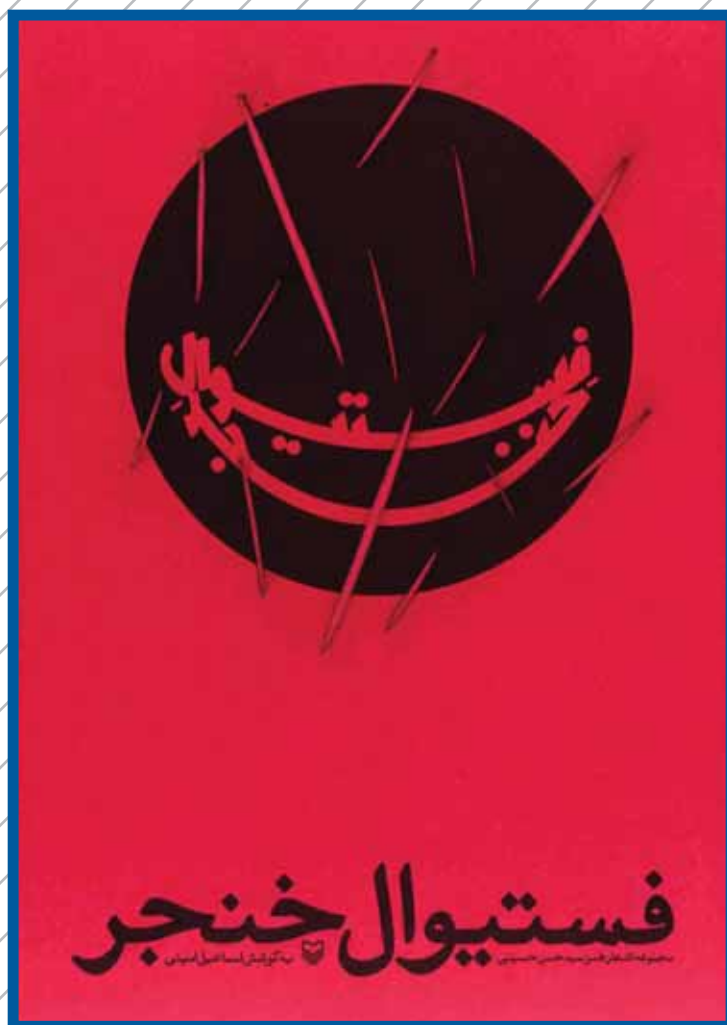
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۲۲۶۶۸



اگر شما هم یکی از علاقه‌مندان صنایع چوبی و مبلمان هستید و دوست دارید با مراحل رنگ‌کاری مبلمان آشنا شوید، این کتاب با استفاده از تصاویر کاربردی، به شما کمک می‌کند با تکنیک‌های فن رنگ‌کاری مبلمان آشنا شوید.

هندبوک رنگ‌کاری مبلمان چوبی / سام آلن / امیرنظری / تهران / فدک ایستاتیس / ۱۳۹۲

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۲۲۲۱



با هلال ماه خنجر می‌زنند
بانوان دل نازک و بی‌طاقت‌اند
با کمی اکراه خنجر می‌زنند!
پیروان حکمت خیرالامور
در میان راه خنجر می‌زنند

فستیوال خنجر

گرچه نا آگاه خنجر می‌زنند
دوستان هم گاه خنجر می‌زنند
گاه بهر مال اشیاء الرجال
گاه بهر جاه خنجر می‌زنند
روز روشن خیل شاعر پیشگان

سید حسن حسینی برای اهل مطالعه و ادبیات خیلی نا آشنا نیست. او در کتاب «فستیوال خنجر» در تیپ عارف، زاهد، شاعر و تاجر خود را نشان داده است. این مجموعه به لحاظ قالب و محتوا بسیار متنوع است.

شعرها هم در قالب کلاسیک و هم در قالب سپید و نیمایی هستند. پیش از این بخشی از شعرهای طنز سید حسن حسینی در دو مجموعه مستقل، یکی نوشداروی طرح ژنریک و دیگری براده‌ها، به چاپ رسیده بود.

فستیوال خنجر / مجموعه اشعار طنز سید حسن حسینی / به کوشش اسماعیل امینی / تهران / سوره مهر / ۱۳۹۳

تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۴۲